مولدین ازمحصول کارخویش، بسط فاصله* بین کسانی که جزنیروی کارخویش چیزی ندارند وکسانی که قدرت وموقعیتشان برکنترل وسلطه‌شان برکار اضافی دیگران قرار دارد، بسط فاصله* طبقاتی، فاصله* فقروثروت، بی‌حقوقی سیاسی وسلطه‌گری سیاسی و بسط همه* آن واقعیات متضادی که ذاتی نظام سرمایه‌داری یعنی نظام تولیدوبازتولید سرمایه‌وارزش اضافی است، مترادف میشود.

دریک کلام درنظام بوروکراتیک دولتی نیزهمینکه رابطه* مولدین ودولت مسلط بر وسائل تولیدبه‌کانالی برای خروج مستمروبی‌بازگشت کاراضافی ازدست صاحبان واقعی آن بدست غیر شد، ازهمان زمان نیزخود تولیدبه عرصه* بلاوقفه* تولیدوبازتولید این جدائی که اساس نظام سرمایه‌داریست، وهمه* عواقب آن مبدل میگردد. پس در اینجا نیز "پیداست که دنیای ثروت چگونه با عملکرد نیروی کار بتدریج گسترش می‌یابد، وبصورت قدرتی بیگانه دربرابر خود کار قدعلم میکند. در حالیکه دائره* نفوذ وموجودیت ثروت تناشی از کار، روزبروزبطورنسبی گسترده‌ترمیشود، بینوائی وفقردنیای شخصی کارگران، دربرابر ارزشها وفرآورده‌هائی که نتیجه* بکارافتاده‌شدن سرمایه‌ها با نیروی بازوی آنهاست تضادی بیش ازپیش آشکارپیدا میکند. هرقدردامنه* عینیت یافتن کار، گسترده‌ترباشد جهان عینی ارزش‌ها که بصورت مالک غیردربرابرکارقرارمیگیرد بزرگترمیشود. کار با ایجاد سرمایه* اضافی درشرایطی قرارمیگیردکه ناگزیرمحکوم‌به تولیدسرمایه* اضافی بازهم‌بیشتریست، وغیره".[۲۲]

۴ ـ مالکیت سرمایه‌داری وشکل دولتی آن

مفهوم مالکیت سرمایه‌داری همانگونه‌که درگذشته‌نیزنشان دادیم‌برپایه* سلطه و تملک برکار غیر نهاده‌شده‌است، سلطه‌ای که ازنظر تاریخی برپایه* جدائی مولدین ازشرایط کارخویش وتمرکزاین شرایط درحیطه* کنترل واختیارغیرشکل گرفته‌شد. در واقع نیزخودابن مالکیت، بعنوان تملک برکارغیر، ازطریق سلب تملک ازمولد خرد برکارخود یعنی‌سلب "مالکیت خصوصی مبتنی برکارشخصی" پدیدآمد.

> "مالکیت خصوصی مبتنی برکارشخصی، مالکیتی که میتوان گفت شخصیت زحمتکش مستقل را، با شرایط کارش پیوندمیداد، بوسیله* مالکیت خصوصی سرمایه‌داری، که برپایه* استثمارکارغیر، ظاهرا آزادقرارگرفته‌است بیرون رانده‌شد." [۲۳]

درحقیقت، خصلت بیگانگی، استقلال، سلطه‌گری واستثماری سرمایه‌نیزازهمین جدا و بیگانه‌شدن نیروی کارمولد ازشرایط کارخویش، که‌شرط وجودی پیدایش مالکیت سرمایه‌داریست، ناشی میگردد. باین ترتیب مفهوم مالکیت درجامعه* سرمایه‌داری چیزی جزخود رابطه* نیروی کارباشرایط عینی کار، کارزنده‌باکارمرده‌ونیروی کار با محصول کارنیست.

درنظام ما قبل سرمایه‌داری تولیدکالائی،که‌درآن مولد خردبرکا رشخصی خویش تسلط دارد ،مالکیت درهمین چهارچوب وبهمین معنا یعنی بمعنای تسلط برکا رشخصی مفهوم‌یافته وهمچون قانون،بصورت "تجلی اراده‌ٔ عمومی"درآمده ،تثبیت وتقدیس میشود. چنین مفهومی ازمالکیت منطبق برروابط تولیدی موجود ومنبعث ازآنست، روابطی که‌برپایه‌ٔ وحدت نیروی کاربا شرایط عینی تولیدش بنا شده . درواقع همانطور که‌مارکس میگوید درا ینجا " آنچه قبلا درحکم یک فرا یندواقعی بود ،اکنون یک رابطه‌ٔ حقوقی شناخته میشود که‌شرط عام تولیداست . قانون این رابطه‌را برسمیت میشناسد و بعنوان تجلی اراده‌ٔ عمومی تثبیت میکند"[۲۴] . بعبارت دیگر ،بزبان قانون ووجدان رسمی جامعه ،چون تسلط برکا رشخصی ومحصول آن روندواقعی تولید را تشکیل میدهد، لذا قانون ومفهوم‌مالکیت نیز ،بعنوان انعکاس حقوقی این واقعیت نمیتوانند از چهارچوب واقعی آن فراتر روند. ولی همینکه‌درجریان پیدایش روابط تولید سرمایه‌داری،بتدریج روندتسلط برکا رشخصی جای خودرا به‌روندجدائی وبیگانگی ازآن داده ،به‌شرط عام‌تولیدسرمایه‌داری مبدل میگردد ،آنگاه مفهوم‌مالکیت نیزکه‌چیزی جز انعکاس حقوقی روابط موجودنیست ، تغییرکرده‌جای خودرا به‌مفهوم‌جدیدی ازمالکیت، که‌همان مالکیت سرمایه‌داریست میدهد. همینکه مناسبات بین مولدین وشرایط تولیدشان، که‌مفهوم وتعریف مالکیت بیان حقوقی آن خواهدبود، تغییرمیکند ،خوداین مفهوم وتعریف نیزدچارد‌گرگونی میشود. تحت شرایط جدیداین روندواقعی سلب کنترل از مولدین بلاواسطه‌است که‌بعنوان شرط وجودی سرمایه ،تولیدوبازتولیدآن، درمفهوم جدیدمالکیت ، که‌دیگرنه‌سلطه‌برکا رشخصی،بلکه‌عبارت ازسلطه‌برکا رغیراست مفهوم و قانونیست مییابد. اکنون این روندا ست که‌به‌رابطه‌ٔ حقوقی متناسب با خود تبدیل میشود. بنا براین "بهمان قیاس که‌تولیدکالائی طبق قوانین ذاتی خویش مبدل به تولیدسرمایه‌داری میشود ،قوانین مالکیت تولیدکالائی نیزبقوانین تملک سرمایه‌داری بدل میگردند"[۲۵] و"قانون تملک یا قانون مالکیت خصوصی،که‌برپایه‌ٔ تولیدودوران کالاها استواراست، بوسیله‌ٔ دیالکتیک وبرگ،درونی و غیرقابل اجتناب خویش‌به‌ضد مستقیم‌خود بدل میشود"[۲۶]. یعنی به مالکیت برمحصول کار غیرو یا مالکیت غیربر محصول کارخود . چیزی‌که‌مبین رابطه‌ٔ نیروی کار ومحصول آن یعنی جدائی آنها از یکدیگر میباشد .

بنا براین،آنچه‌که‌به مالکیت خصلت سرمایه‌داری میدهد ،خصوصیت غیربودن آن‌میباشد. غیربودن کاربا مالکیت برکار. "بدین‌سان مالکیت، یعنی همان شرایط مادی کار، کاملا ازبدنیروی کارجدا ومنفک میشود. وسائل تولیدکارگربصورت مالکیت غیر، که بیانگر واقعیت شخص حقوقی دیگریست با قلمروحقوقی مطلق مربوط به‌خودش،دربرابر کارگرقدعلم‌میکنند. بهمین دلیل است که‌کاردرچشم‌سرمایه‌دارکه مظهرشخصی ارزش بیش شرایط کاراست درحکم کارغیرمینماید."[۲۷]

به‌همین سیاق همینکه‌ازسلب مالکیت کنندگان نیز سلب مالکیت شد ومجددا محصول کاربه‌مولدین واقعی آن، منتهی این باردرمقیاسی جمعی،بازگردانده‌شد ،بموازات

آن مفهوم مالکیت سرمایه‌داری نیزجای خودرا به مالکیت جمعی بروسائل تولید و معیشت میدهد. مفهوم مالکیت این بار روابط تولیدی جدیدی را درخود منعکس میسازد.

اکنون بخوبی میتوان درک کرد که چرا مفهوم مالکیت درنظام بوروکراتیک دولتی وماهیت آن میبایست نه درشکل آن یعنی قالب دولتی یا فردی اش، بلکه درمحتوای اجتماعی آن یعنی رابطه مولدین بلاواسطه وسائل تولیدومعیشت باخوداین وسائل جستجوگردد. برای این منظور، قبل ازهرچیزباید روشن شودکه آیا دراین جوامع، سلب مالکیت ازسلب مالکیت کنندگان، منجربه سلطه مالکین ومولدین واقعی برمحصول کارشان شده است ویا آنکه دولتی شدن، بی آنکه به جدائی وبیگانگی مولدین از شرایط کارشان خاتمه داده باشد، تنها شکلی راکه این جدائی میبایست دردرون آن بصورت مالکیت غیرتجلی یابد، تغییرداده وبجای شکل فردی شکل دولتی مالکیت سرمایه‌داری را بخودگرفته است[۲۸]. شایددراین عبارت انگلس، که درقبال "سوسیالیست هائی" که نسبت به دولتی شدن بعضی مؤسسات سرمایه‌داری متوهم شده بودند ابراز شده، به بهترین شکلی خصلت سرمایه‌ای این نوع مالکیت ها برملا شده باشد. وی اظهارمیدارد:

"البته نه تبدیل نیروهای مولده به شرکت های سهامی ونه به مالکیت دولتی، هیچکدام خصلت سرمایه‌ای نیروهای مولده را زایل نمی‌کنند. در موردشرکت های سهامی این مسئله بوضوح دیده میشودودولت جدید بازهم فقط تشکیلاتی است که جامعه سرمایه‌داری برای حفظ شرایط عمومی خارجی شیوه تولیدسرمایه‌داری خواه درمقابل حملات کارگران وخواه دربرابر تک تک سرمایه‌داران، برای خودبوجودآورده است. دولت مدرن به هرشکلی که باشد- عمدتا یک دستگاه سرمایه‌داریست. دولت سرمایه‌داران است. کمال مطلوب مجموعه سرمایه‌داریست. اوهرچه بیشترنیروهای مولده را تحت مالکیت خود درآورد، بیشتربصورت سرمایه‌دارکل واقعی درمیآید و اتباع دولت را بیشتراستثمارمیکند. کارگران بازهم کارگران مزدور- پرولتاریا- باقی میمانند. مناسبات سرمایه‌ازبین نمیرود، بلکه حتی به اوج خودمیرسد."[۲۹] (تاکیدازمن است)

اکنون روشن است که چرا آنچه که به تملک دولتی درنظام بوروکراتیک دولتی خصلت بورژوائی داده وهمچنان آنرا دررده مالکیت سرمایه‌داری نگاه میدارد، نه چهارچوب فردی، گروهی یا دولتی آن، بلکه ماهیت غیربودن وبیگانگی آنست. چهارچوب های فردی، گروهی یا دولتی، تنها قوالب واشکالی هستندکه تملک برکارغیر، یعنی مالکیت بورژوائی، دردرون آنها میتواند شخصیت حقوقی یابد. یعنی آنچه که ازکاردیگران ربوده شده است به حق یک فردیا جمعی ازافرادکه بصورت شرکت سهامی شخصیت حقوقی یافته اند، یا دولتی که قانونا این حق را بخود منضم ساخته است، تبدیل گرددوازنظر حقوقی قانونیت یابد. اینکه ارزش ربوده شده به دیگران تعلق داردوتملک آن توسط غیر، تملکی سرمایه‌داریست یک مطلب است واینکه این غیر کیست، شخص سرمایه‌دار،

شرکت سهامی سرمایه‌داری ویا دولت سرمایه‌دار مظلمی دیگر. اولی مبین رابطه نیروی کار و شرایط تولید، یعنی مبین "فرآیند واقعی" ایست که مفهوم مالکیت ازآن برخاسته ومعنا میگیرد ودومی مبین رابطه شرایط کار بیگانه وسرمایه شده با افراد ومؤسساتی است که ممکن است آنرا بین خودتوزیع نمایندویا خودرا بصورت قالبی برای تشخص حقوقی یا انسانی آن درآورند.

روبزیونیست ها برای پوشاندن ماهیت بورژوائی این نوع مالکیت دولتی درجامعه "سوسیالیستی" فریبکارانه میکوشند شکل. را از محتوی و "رابطه حقوقی" را از "فرآیند واقعی" جدا نموده، اولی را برجسته نمایند. همانطورکه تئوریسین های خود بورژوازی نیز زمانی میکوشیدندوهنوزهم اینجا وآنجا تلاش میکنند تا ماهیت ومحتوای استثمارگرانه سودومالکیت سرمایه را با تکیه برعواملی که بتواندرابطه حقوقی شخص سرمایه‌دار با سرمایه وسودرا بصورت برحق ومشروعی جلوه‌داده ما را درسطح همین رابطه حقوقی نگهدارند، بپوشانند.

اکنون روشن است که چرا درجامعه "سوسیالیستی" که درآن مولدین ازدولت بوروکراتیک ونتیجتا شرایط عینی کار ومعیشت خویش جدا افتاده ونسبت به‌آن بیگانه گشته‌اند، مالکیت سرمایه‌داری میبایست درمناسبات تصاحب کنندگان کار اضافی یعنی دولت بوروکراتیک با مولدین بلاواسطه آن ونه مناسبات فیمابین خودابین تصاحب کنندگان جستجوگردد. اینکه تصاحب کنندگان کار اضافی، ارزشهای به اینطریق کسب شده را مابین خویش تقسیم‌نموده وآنرا به مالکیت های جداگانه وانفرادی خویش درمیآورندویا آنکه تحت شرایط معینی که‌خودرا درپرابرطبقه کارگربیرون آمده از انقلاب سوسیالیستی می‌بینند راهی ندارند جزآنکه‌شکل جمعی ودولتی مالکیت مزبوررا حفظ نمایند، مسئله‌ایست که‌برماهیت خوداین مالکیت بعنوان مالکیت برکار غیر ذره‌ای هم تاثیر نمیگذارد.

این اگرفریب وریای بورژوائی نباشد تنها میتواندبیانگرکوته‌نظری خرده بورژوائی باشدکه‌چون نمیتواندازسطح قضایا، شکل ورابطه حقوقی پدیده‌های اجتماعی فراترفته، به‌عمق وماهیت عینی آنها دست یابد لذا از برخورد به‌سرمایه بعنوان یک رابطه اجتماعی ونه مجموعه‌ارزشی که‌با صرف درآمدنش به‌مالکیت یک شخص (سرمایه‌دار) حکم سرمایه را پیدا کرده‌است عاجزمانده وبراحتی دچار این توهم‌میگرددکه‌گویا با صرف مالکیت دولتی، بخودی خودمالکیت سرمایه‌داری منتفی است. برای اودرواقع نقطه شروع جهت تحقیق ومطالعه مناسبات وروابط تولیدی درجامعه نه‌پروسه‌ها وروندها، بلکه‌افرادند. نتیجتا خودافراد رانیز ازمحتوای اجتماعی وواقعیشان تهی میسازد و به‌آنها شخصیت هائی خیالی وساختگی میدهد. برای همین است که‌اوبرای یافتن سرمایه ومناسبات سرمایه‌داری درجامعه ازسرمایه‌دار، آنهم‌به‌معنای کسی که‌صاحب ثروت شخصی است ونه‌سرمایه بمثابه یک رابطه‌وپروسه اجتماعی شروع میکند.

دراینجا، آنچه‌که‌اورا به‌چنین واژگونه‌سازی مصیبت باری سوق میدهد آنست که وی

رابطه‌ٔ بین سرمایه‌وسرمایه‌دار را وارژگونه می‌بینند. درنظروی بجای آنکه سرمایه‌دار سرمایه‌ٔ شخصیت انسانی یافته تلقی گردد بالعکس، سرمایه‌بمثابه انسانی که‌شخصیت "سرمایه‌ای" پیداکرده‌است درنظرگرفته‌میشود. بنابراین ازنظروی این رابطه‌ٔ کار مزدی یعنی رابطه‌" تولیدسرمایه‌داری نیست که‌پول را سرمایه‌وانسان صاحب سرمایه را به‌سرمایه‌دارمبدل میکند، بلکه‌بالعکس، این انسان "سرمایه‌دار" است که‌سرمایه و روابط تولیدسرمایه‌داری را خلق میکند. ازهمین روست که‌وی با "نابودی" سرمایه‌داران انقلاب سوسیالیستی میکندوباخلع یدازآنان،سرمایه‌ومناسبات سرمایه‌داری را دریک چشم‌بهم‌زدن ازمیان برمیدارد،وازانجام اینکار ازطریق انقلاب دمکراتیک، کودتا وحتی دولتی کردن مسالمت آمیزسرمایه‌ها نیزابائی ندارد. برای اوآنچه‌که مطرح است عبارت است از: ازمیان رفتن سرمایه‌داران،بعنوان مالکین شخصی ثروت ونه شخصیت انسانی یافته‌ٔ یک رابطه‌ٔ اجتماعی.

آبان ماه ۶۴

توضیحات:

۱ ـ انگلس، آنتی دورینگ، صفحه‌ٔ ۲۶۵

۲ ـ "بنابراین سرمایه‌ٔ تجاری تنها میتواند ازمغبون ساختن دوگانه‌ٔ تولیدکنندگان کالا که‌فروشنده‌وخریدارند بوسیله‌ٔ بازرگانان،که‌انگل وار درمیان آنها میخزند، ناشی گردد." (مارکس، سرمایه، جلداول، صفحه‌ٔ ۱۷۷)

۳ ـ همانجا، صفحه‌ٔ ۵۲۸

۴ ـ همانجا، صفحه‌ٔ ۳۱۵

۵ ـ همانجا، صفحه‌ٔ ۳۱۵

۶ ـ همانجا، صفحه‌ٔ ۳۱۶

۷ ـ "بدین ترتیب شیوه‌ٔ تصاحب سرمایه‌داری که‌درآن محصول ابتدا تولیدکنندگان و سپس خودتصاحب کنندگان را نیزبه‌بندگانش تبدیل نموده‌بودجای خودرا به‌آن‌شیوه‌ای ازتصاحب کالاها میدهدکه‌ریشه‌درطبیعت وسائل تولیدمدرن دارد". (انگلس، آنتی‌دورینگ، صفحه‌ٔ ۲۷۲)

۸ ـ مارکس، سرمایه، جلداول، صفحه‌ٔ ۵۱۸ ـ ۵۱۹

۹ ـ همانجا، صفحه‌ٔ ۴۸۴

۱۰ ـ مارکس، نقد برنامه‌ٔ گوتا، صفحه‌ٔ ۵۹

www.KetabFarsi.com

۱۱ ـ مارکس، گروندریسه ، جلد اول ، صفحه* ۲۷۴
۱۲ ـ انگلس، آنتی دورینگ ، صفحه* ۲۰۳
۱۳ ـ مارکس، سرمایه ،جلد اول، صفحه* ۶۹۰
۱۴ ـ همانجا ، صفحه* ۵۲۸
۱۵ ـ مارکس، گروندریسه ، جلد اول، صفحه* ۴۵۶
۱۶ ـ مارکس، گروندریسه ، جلد اول، صفحه* ۵۲۸
۱۷ ـ همانجا ، صفحه* ۲۳۱
۱۸ ـ همانجا ، صفحه* ۵۲۳
۱۹ ـ مارکس، سرمایه ،جلد اول، صفحه* ۵۳۸
۲۰ ـ برای همین است که دولت های رویزیونیست، همینکه خودرا از قید ادعا های کاذب وبظاهر سوسیالیستی وپرده‌پوشی اهداف صریحا بورژوائی خویش آزاد میسازند ، متوازیا نیز دلیلی نمی‌بینند که پرچم خودا فزائی سرمایه‌را که درگذشته باشعارهای فریبنده* گوناگون بدست کارگران میدادند ،اکنون به زبان واقعی اش یعنی "تولید، تولیدوبازهم‌تولید" بهاحتزاز درنیاورند .
۲۱ ـ مارکس ، سرمایه ، جلد اول، صفحه* ۶۹۳
۲۲ ـ مارکس ، گروندریسه ، جلد اول، صفحه* ۴۴۸
۲۳ ـ مارکس ، سرمایه ،جلد اول، صفحه* ۶۹۰
۲۴ ـ مارکس ، گروندریسه ، جلد اول، صفحه* ۵۲۷
۲۵ ـ مارکس ، سرمایه ، جلد اول، صفحه* ۵۳۱
۲۶ ـ همانجا ، صفحه* ۵۲۸
۲۷ ـ مارکس ، گروندریسه ، جلد اول، صفحه* ۴۴۵
۲۸ ـ برای همین،همواره‌درتاریخ،برای رویزیونیسم ،دولتی کردن سرمایه‌ها وسیله‌ای بوده‌است برای مخفی نگاهداشتن ماهیت بورژوائی سرمایه‌ودولت رویزیونیست آن ازچشم کارگران تحت پوشش شکل کاذب وظاهرفریب دولتی آن. ما بعدا خواهیم دیدکه چگونه‌این حربه‌توسط رویزیونیستهای حزب بلشویک ومنجمله استالین نیز برای فریب کارگران وسدکردن پیشروی آنان بسوی سوسیالیسم بطور موثری بکاربرده‌شد .
۲۹ ـ انگلس ، آنتی‌دورینگ، صفحه* ۲۷۱

تزهائی درباره
افسانه ساختمان سوسیالیسم دریک کشور
یاتئوری رویزیونیسم مدرن

دا ریوش نویدی

مقدمه

در این تزها روی سخن ما ،بطور مستقیم ،با آنهائی که هنوز معتقدبه مرگ سوسیالیسم درشوروی نیستند ،نمی‌باشد . چرا که با بطور عمده خود میدانند که به موذیانه‌ترین شکل ممکن درخدمت منافع سرمایه قرار گرفته‌اند ؛و یا مصمم‌اند جسدمومیائی سوسیالیسم‌را در شوروی تا آخر عمر عبادت کنند وپذیرش مرگ سوسیالیسم‌درشوروی را بمثابه‌ٔ امکان‌ناپذیری پیروزی سوسیالیسم‌میدانند . روی سخن مستقیم‌ما با آنهائی است که‌شوروی را کشوری سرمایه‌داری میدانند ومعتقدندکه‌انقلاب کبیر اکتبر ،درعرصه‌ٔ جاکمیت شکست خورد و سرمایه‌داری مجددا قدرت سیاسی را به‌کف آورد .

در این تزها کوشش شده‌است تا علت اصلی مرگ سوسیالیسم‌درشوروی،درکلی‌ترین شکل خود ،شکافته‌شود . بنابراین عوامل وبیماری‌های متعددیگررا موردتوجه قرار نمیدهیم. زیرا معتقدیم که‌این عامل اصلی،یعنی جایگزینی ناسیونالیسم بجای سوسیالیسم ، با عوامل دیگررا نیزبوجودآوردویا دررشدوگسترش عوامل دیگرا حیاء سرمایه‌داری‌درشوروی نقش مهمی را ایفاء کرده‌است .

ممکن است گفته‌شودکه علت اصلی ،تضعیف حزب کمونیست شوروی‌بود . ما نیزتضعیف حزب کمونیست شوروی وفراتر از آن حل شدن این حزب را درداخل ماشین دولتی به ارث رسیده‌از تزاریسم ،عامل مهمی دراحیاء سرمایه‌داری میدانیم . اما بحث ما برسراینست که‌درکدام‌جهت گیری اصلی است که‌این انحراف (وبخشا ضرورت اجتناب ناپذیر) ،ضربه‌ٔ خودرا بر پیکرا نقلاب میتوانست وارد نماید . ممکن است گفته‌شودکه شورا ها قدرت نگرفتند و یا تسلیح همگانی جای واقعی خودرا باز نکرد ،اینها را نیزمی‌پذیریم ، اما باز هم پاسخ ما اینست که‌عامل کلیدی برای کاری‌بودن این عوامل ثانوی چه‌میتواندباشد؟آیا اگر انترناسیونالیسم ،بجای ناسیونالیسم ،پیروزمیشد ،باز هم‌تضعیف شورا ها ... امکانپذیر میبود؟ شایدگفته‌شودکه‌انفعال سیاسی طبقه‌ٔ کارگرجهانی (وبویژه‌اروپا) پس از انقلاب اکتبرمسبب گرایشات ناسیونالیستی حزب‌کمونیست شوروی بوده‌است . آیا در اینصورت ما نقش پیشروا ین حزب را به‌زیرسئوال نبرده‌ایم‌ودنباله‌روی این حزب را از انفعال مقطعی جنبش‌کمونیستی دراروپا تقدیس نکرده‌ایم؟

بهرحال میتوان لیست بلندی از عوامل مختلف احیاء سرمایه‌داری درشوروی بدست

داد. اما باید دیدنخی که همه‌ این عوامل را بهم وصل میکند کدام است. ما این عامل را جهت گیری ناسیونالیستی حزب کمونیست شوروی درمقابل جهت گیری انترناسیونالیستی میدانیم.

این تزها درعین حال به‌قصد ارضاء حس کنجکاوی معتقدین به‌احیاء سرمایه‌داری در شوروی نوشته‌نشده‌اند. تزها کوششی است برای پاسخ به‌این سئوال اصلی که عامل زنده ماندن همیشگی یک حزب کمونیست چیست؟ پاسخی است به‌این سئوال که چگونه میتوان پس ازکسب قدرت سیاسی دریک کشور، با عوامل احیاء سرمایه‌داری مقابله‌نمود، وبه‌این دلیل چهارچوب نگرش ما به مسئله‌ حاکمیت بایدچگونه‌باشد. اگرانقلاب را بلشویک‌ها کردند، این دیگربلشویسم نبودکه مبارزه‌ طبقاتی را درعرصه‌ حاکمیت (این پهناورترین عرصه‌ مبارزه‌ طبقاتی) رهبری نمود. شایدبتوان گفت که منشویسم، با سیاست توسعه‌ اقتصادی، دررأس قدرت وجایگاه رهبری قرارگرفت، ودرطی پروسه‌ای کوتاه بلشویسم را به‌کنار زد.

تزاصلی ومحوری این نوشته‌اینست:

انقلاب سوسیالیستی دریک کشور، تنها راهی است که‌انقلابات جهانی میتوانندازآن بگذرند. اما ساختمان سوسیالیسم دریک کشورتنها، افسانه‌ای بیش نیست ودربطن خود احیاء سرمایه‌داری را می‌پرورانند. ساختمان سوسیالیسم پروسه‌ایست که‌امکانپذیری آن ارتباط مستقیم‌باکمیت کشورهائی داردکه‌انقلاب سوسیالیستی خودرا به‌سرانجام میرسانند. یعنی درست بهمان درجه‌ای که‌یک حزب کمونیست درگسترش انقلابات جهانی میکوشد، وجهت گیری خودرا انترناسیونالیسم قرارمیدهد، درست بهمان نسبت هم، قادر به محافظت انقلاب سوسیالیستی کشورخودبوده وقادراست گامهائی درجهت ساختمان سوسیالیسم بردارد.

تزاول پلمیکی است با بتلهایم که‌به‌شیوه‌ای غیرمارکسیستی علل احیاء سرمایه‌داری درشوروی را تحلیل نموده‌است؛ تزهای دیگراکثرا به‌شیوه‌ اثباتی بیان شده‌اند. یعنی شیوه‌ای که‌درس‌گیری ازتجربه وجلوگیری ازتکرارا شتباهات را موردتاکید قرار میدهد.

درهرتز کوشیده‌شده‌است که‌همان نتیجه‌ ریشه‌ای، مردوددانستن "سوسیالیسم‌ملی" برجسته‌شود. اما بهرحال تزها بهم‌مربوط بوده‌ودرمجموع ابعادواجزاء ریزتری ازتز اصلی را بیان میدارند. هریک ازتزها میتوانندوباید‌موضوع مقالات جداگانه‌ای قرار بگیرند؛ ارزش بیان مجموع آنها درا ینست که‌پاتولوژی رویزیونیسم‌مدرن را درکلیت بیان میکنندودرس‌گیری ازیک تجربه‌ تاریخی را درکلیت خوددرمقابل ما قرارمیدهند.

تدقیق وروشنتربیان کردن تزها درگرومبارزه‌ ایدئولوژیکی است، که‌باید انجام پذیرد. وبنا براین ادعای کامل بودن مباحثات ما، نادرست واساسا امکان‌ناپذیراست. این اکمل گرائی است وبه معنی انتظار ابدی برای حل‌کامل وهمه‌جانبه‌ معضل برای‌یکبارو‌همیشه میباشد.

فصل اول : نقد بتلهایم

الف) بتلهایم خود، در اساس جانبدار "سوسیالیسم" ملی است، و از این زاویه نقد خود را از احیاء سرمایه‌داری در شوروی به سرانجام میرساند.

وی که مهمترین متفکر تئوریزه کننده: تز "سوسیال امپریالیسم" در شوروی است، درحقیقت با جانبداری از ناسیونالیسم چینی، به جنگ شوونیسم ملی شوروی میرود، و برخورد وی با شوروی، درواقع جبهه‌ای ایدئولوژیک درکشمکش های سیاسی وجنگ های مرزی چین وشوروی است. به این اعتبار تز "سوسیال امپریالیسم"، پاسخ ایدئولوژیک یک حزب "کمونیست" با مشخصات بارز انقلابیگری پوپولیستی ومدافع ناسیونالیسم چینی درمقابل قدرت طلبی، توسعه‌طلبی وسلطه‌جوئی حزب "کمونیست" شوروی ودولت این کشور میباشد.

اختلاف ما با بتلهایم برسر این نیست که چرا شوروی را کشوری امپریالیست میخواند؛ این همان چیزی است که مورد تاکید ما میباشد. اختلاف واقعی برسر شیوه: نگرش و متدولوژی حاکم بر تحلیل وی است.

بتلهایم، مظهر آگاه ونماینده: پیشرو طبقه: کارگر جهانی نیست. او فریاد "خلق چین" درمقابل تعرضات شوروی است. او یک خرده بورژوای تحلیل گر ومظهر استقلال خلق چین است[1].

ب) بتلهایم جوهر نقد خود را از علل بازگشت سرمایه‌داری در شوروی تاکید بر رشد نیروهای مولده درمقابل عدول از مبارزه: طبقاتی قرار میدهد. ما نیز مدتها با بتلهایم هم‌صدا شدیم که مبارزه: طبقاتی در شوروی نادیده وحتی سرکوب گردید. در اینجا نیز اختلاف ما با بتلهایم برسر زاویه: نگرش وی میباشد: اولا او از موضع تقدیس تولید خرد، برا کندگی تولید، واستفاده از تکنولوژی عقب مانده است که اهمیت دادن به رشد نیروهای مولده را به نقد میکشد، این زاویه: نگرش، غیرپیشرو وا پسگرا است، سوسیالیسم نیاز به رشد نیروهای مولده دارد، سوسیالیسم برمبنای مزارع کوچک وکارگاههای چندنفره بنا نمیشود. مهمتر از آن اگر براستی بتلهایم جانبدار مبارزه: طبقاتی است، باید برعکس برای رشد متناسب نیروهای مولده اهمیت قائل شود، چرا که پس از کسب قدرت سیاسی، پرولتاریا با اهداف ارزیم گرسنگی، قحطی ومحاصره: اقتصادی، بتواند در امور سیاسی هرچه بیشتر مشارکت نماید. ثانیا بتلهایم مبارزه: طبقاتی در درون یک کشور را ملاک قرار میدهد. آیا استالین چنون آدمکشی داردکه سد راه گسترش مبارزه: طبقاتی میشود، یا اینکه تفکر او درخصوص امکانپذیری ساختمان سوسیالیسم در یک کشور است، که وی را به موضع خصمانه درمقابل مخالفین با تاکید یکجانبه بر رشد نیروهای مولده وطرفداران گسترش مبارزه: طبقاتی میکشاند. همین موضع است که به استالین اجازه میدهد منافع پرولتاریای کشورهای دیگر را، مادامکه آن کشورها بلحاظ اقتصادی منافع شوروی را تأمین کنند، قربانی مصالح ملی شوروی سازد.

آری مبارزه° طبقاتی درداخل شوروی نیزسرکوب میشود ،زیرا مبارزه° طبقه° کارگر جهانی،تا حدی که به‌شوروی متکی است ،فدای مصالح ملی شوروی میگردد. راه گسترش مبارزه° طبقاتی درخودشوروی نیز صرفا ازکانال انترناسیونالیسم حزب کمونیست این کشورمی بایستی میگذشت، کانالی که‌ناسیونالیسم آنرا به‌تسخیرخود درآورد.

تـــزدوم : عدم امکان ازبین بردن تولیدکالائی دریک کشور

انگلس ازبین رفتن تولیدکالائی وجایگزینی آنرا با تولیدبرمبنای مفیدیـــت اجتماعی شرط لازم گذار به‌کمونیسم میداند. به‌این اعتبارساختمان سوسیالیســـــم پروسه‌ایست که‌یکی ازاجزاء اساسی آن،جایگزینی روبه‌افزایش تولیدبرحسب مفیدیـــت اجتماعی (تولیدمحصول) بجای تولید کالائی است.

تولیدکالائی به‌دلیل عمده° زیرنمیتواند فقط دریک کشورسیرزوال خودرا طی‌کند[2].

درکشوری که‌انقلاب اجتماعی آن پیروزمندانه‌به‌سرانجام‌رسیده‌است،نـــاگـــزیـــر می‌بایستی به‌مبادلات کالائی،مواد اولیه،بهره‌گیری ازتکنولوژی مدرن جهانی ونیروهـای متخصص کماکان ادامه‌دهد. می‌بایستی ارزش کالاها را (ازجمله ارزش اضافی آنها را) بـه عنوان قیمت کالاها به‌سرمایه‌داران کشورهای دیگرپرداخت کند. به‌همین اعتبار نیـز خودمی بایستی،متقابلا درفروش کالاهایش مجموع ارزش آنها ،یعنی ارزش موادخام،ماشین آلات ... وارزش نیروی کار به‌اضافه° ارزش آفریده‌شده‌توسط نیروی کار را مطالبه‌کنـد؛ ازاینها گذشته می‌بایستی حداقل دراهداف برنامه‌ریزی اقتصادی خود ،وبه‌نسبت حجـــم مادراتش، به‌قصدفروش وکسب سود ،بخشی ازنیروی کارومازوماتولیدی خودرا اختصاص به‌تولید کالاها بدهد. اینست که‌حداقل تاجائیکه مجبوربه‌ادامه° مبادلات اقتصادی با کشورهای سرمایه‌داری است ،تولیدکالائی بروی تحمیل میگردد. با توجه‌به‌حجم‌وسیـــــع مبادلات خارجی این بخش ازتولید بلحاظ کمیت پراهمیت بوده‌وبلحاظ کیفی نیـــز در بقیه° بخش‌های تولیدی پروسه° جایگزینی رادچارکندی واخلال میکند (حتی اگرعوامـل مختل کننده° دیگررا نیزبحساب نیاوریم).

به‌این ترتیب تولید (حداقل متناسب با حجم‌مبادلات خارجی) برحسب فـــرمـــول پ-ک-پ(+پ) انجام‌می‌پذیرد؛ جایگزینی این شکل ازتولید با م-م (محصول-محصول) مستلزم‌وجودحداقلی ازکشورهایی است که‌درآنها انقلابات سوسیالیستی به‌سرانجـــام رسیده‌باشد ،وآماده‌باشندکه‌با یکدیگربمنظوررفع نیازهای اجتماعی مبادله° محصـــول نمایند ،وبرنامه‌ریزی تولیدی خودرا برحسب رفع نیازهای اجتماعی خودوکشورهـــای دیگرسوسیالیستی (برطبق‌ظرفیت های تولیدی،استعدادها ،موادخام،تکنولوژی و...) طرح ریزی نمایند ،یعنی برنامه‌ریزی اقتصادی عمدتا ،چه‌بلحاظ داخلی وچه بلحـــاظ خارجی،برحسب مفیدیت اجتماعی[3] کالاها باشد.

بنابراین تزدوم میتواندبه‌شکل زیرنیزفرموله‌شود ،رهاشدن هرکشورسوسیالیستی ازتولیدکالائی (به‌معنی کشوری که‌انقلاب خودرا پیروزمندانه‌به‌انجام‌رسانیده‌است)،

ارتباط مستقیم با تمدادکشورهائی دارد که انقلابات سوسیالیستی خودرا به سرانجام رسانیده باشند؛ پس بهمان درجه‌ای که انقلابات جهانی پیروزمیشوند، بهمان درجه نیز امکان ساختمان سوسیالیسم (تا جائیکه به جابگزینی تولیدکالائی با تولیدبرحسب مفیدیت اجتماعی مربوط میشود) وجوددارد؛ یعنی ساختمان سوسیالیسم دریک کشوربه معنی گسترش انقلابات سوسیالیستی جهانی است.

تزسوم: دودیدگاه انحرافی درمورد رشد نیروهای مولده[۴]

الف: دیدگاه انحرافی اول (مثلا بتلهایم)، معتقداست که درساختمان سوسیالیسم (یا حداقل درممانعت ازاحیاء سرمایه‌داری) می بایستی برمبارزه طبقاتی تاکید کردو تاکیدبررشدنیروهای مولده را مردودمیدانند. (همانگونه که مختصرا درتز یک اشاره کردیم) انحراف این دیدگاه دراین است که ازدرک ضرورت رشدنیروهای مولده، اتفاقا، برای گسترش مبارزه طبقاتی عاجزاست. آنچه که عملا این دیدگاه بدان مبادرت میکند، تکیه بروا حدهای خرد تولیدی، با قابلیت تولیدی پائین نیروی کارو بکارگیری ساعات بیشتری ازکارتولیدکنندگان می باشد، علاوه برپائین آوردن حجم ثروت های اجتماعی، این نگرش اوقات فراغت کمتری را برای کارگران بمنظورشرکت فعالانه درسیاست و اداره امور باقی میگذارد. بعلاوه این دیدگاه متوجه نیست که مبارزه طبقاتی دیگر کشورها نیز، نیازبه کمک های اقتصادی ومالی کشوری دارد که انقلاب سوسیالیستی خود را به سرانجام رسانیده، وبنابراین به گسترش وتعمیق مبارزه طبقاتی دیگرکشورها نیز لطمه وارد میسازد[۵].

ب: انحراف دوم، انحرافی است که درحقیقت تاریخ شوروی زمان استالین وبه بعد را میسازد. تاکیدبررشدنیروهای مولده بمثابه تنها عامل ساختمان سوسیالیسم، فراموش کردن اهمیت مبارزه طبقاتی، فراموش کردن مصالح پرولتاریای جهانی ودروا قع قربانی کردن آن مصالح تحت عنوان ایثاروفداکاری انترناسیونالیستی آنان برای ساختمان سوسیالیسم دریک کشور، که بالاخره، اتفاقا، ودربلندمدت، کندکردن خود رشد نیروهای مولده را سبب میشود، چراکه بلحاظ داخلی کاهش درساعات کاربه تولیدکنندگان مستقیما جازه آموزش وبالابردن مهارت های خود را داده وسبب افزایش قابلیت تولیدی نیروی کارآنها درزمان معینی میشود؛ بلحاظ بین المللی، گسترش مبارزه طبقاتی، وقوع انقلابات سوسیالیستی، امکان بهره برداری ازتخصص ها، تکنولوژی، مواد خام و... کشورهای دیگررا برای هرکشورسوسیالیستی فراهم کرده وبه این اعتبارسبب رشدسریعتر نیروهای مولده آن کشوررا فراهم میآورد.

همانگونه که متوجه میشویم هریک ازاین دودیدگاه ازیک سوی بام می‌افتند و را بطه درست ومنطقی رشدنیروهای مولده ومبارزه طبقاتی را درک نمی‌کنند. تا جائیکه به بحث فعلی ما مربوط است، رشدمتناسب نیروهای مولده (محدودبه اوقات فراغت لازم وکافی برای تولیدکنندگان به منظورآموزش وکارسیاسی) شرایط گسترش مبارزه طبقاتی (هم

داخلی وهم‌جهانی) را تسهیل مینماید و در عین حال گسترش مبارزه طبقاتی، بویژه عملا پذیرفتن گسترش مبارزات جهانی طبقه کارگر، سبب رشد هرچه بیشتر نیروهای مولده را فراهم میکند.

تزچهارم: تخصیص بخش معینی از تولیدات و یا ارزش آنها به توسعه انقلابات کارگری جهانی، بمثابه یک وظیفه انترناسیونالیستی.

حزب کمونیست کشوری که توانسته است انقلاب سوسیالیستی را پیروزمندانه رهبری نماید، باید بداند که پرولتاریای کشورش، این بخش از سرزمین را نه برای خود، بلکه بعنوان نماینده طبقه کارگر جهانی، بعنوان یک سنگر، و به نیابت از طرف تمام طبقه کارگر جهانی از چنگ حکومت سرمایه خارج کرده است. بنابراین پرولتاریای جهانی محق است که از ثمرات اقتصادی (همچنانکه از ثمرات سیاسی و تشکیلاتی) این پیروزی برخوردار شود. به چه شکلی؟ به شکل دریافت ملزومات موردلزوم و برخورداری از بودجه مالی مشخصی برای به سرانجام رساندن هرچه سریعتر انقلاب سوسیالیستی (و یا دمکراتیک) خود. به این اعتبار در کشوری که انقلاب سوسیالیستی آن به ثمر رسیده است، می بایستی تولیدات مشخصی را برای بکاربردن در انقلابات دیگر سازمان داد، می بایستی بخشی از درآمد سالانه برای هزینه‌های انقلابی طبق نقشه و بطور مرتب به نیروهای کمونیستی کشورهای دیگر اختصاص داده شود. بعبارتی دیگر همانگونه که سرمایه‌داری اخذ ارزش اضافی را به کارگران کشورهای سرمایه‌داری تحمیل میکند، بهمان ترتیب نیز پرولتاریای کشور سوسیالیستی بخشی از ارزش آفریده شده توسط خود را هزینه انقلابات و جنگ با سرمایه‌داری جهانی مینماید.

نکاتی را که باید در این زمینه مورد تاکید و یژه قرار داد، عبارتند از: باید حزب کمونیست کشوری که انقلاب کرده است، آنچه را که سهم پرولتاریای کشورهای دیگر است، نه بعنوان کمک، بلکه بعنوان حق و سهم آنها، به آنها تحویل بدهد، با یدکارگران کشور خود را نیز چنین آموزش بدهد؛ باید انترناسیونال (ودرغیاب آن احزاب کمونیست) برای این سهمیه بندی قوانینی تعیین کرده، استمرار و بی قید و شرط بودن آنرا تضمین نمایند، بر پرداخت و مصرف آن کنترل و حسابرسی داشته باشند؛ باید شوراهای کارگران (و طبق رهنمودها و رهبری حزب کمونیست) به اجرای تولید ملزومات انقلابی و نیز پرداخت هزینه‌ها مبادرت کنند[۶] (این بهترین آموزش انترناسیونالیستی به کارگران است).

تزپنجم: سیستم شوراهای کارگری (درمجموع) باید واسطه بین تولیدکننده مستقیم، وسائل تولید و موضوع کار باشند.

درهرشیوه تولیدی افرادی مالک و یا متصرف کننده وسائل تولیدی و زمین (درمعنی وسیع خود) میباشند (افراد جماعات اولیه، برده‌داران، دولت‌های متمرکز شرقی، فئودالها، سرمایه‌داران)؛ افرادی نیز به تولید مستقیم مشغولند (افراد جماعات اولیه،

پرده‌ها ،دهقانان وپیشه‌وران دردولت های متمرکزشرقی،سرف ها ،کارگران). درهر شیوه° تولیدی،درعین حال،نهادی اجتماعی واسطه بین تولیدکننده ووسائل تولید (و زمین) می‌باشد؛ درجامعه° سرمایه‌داری خصوصی،بعنوان مثال هرسرمایه‌دار ،همزمان با مالکیت خودبروسائل تولید ،کارفرما وفرمانده° تولیدبوده وکارگران ازطریق مراجعه به‌آنها وبا اجازه° آنها با وسائل تولیدمربوط میشوند.درهیک شرکت تولیدی سهامی، به عنوان مثال، تعدادی مالک وسائل تولیدند ،وتعدادی نیزدرنقش کارفرما واسط بین تولیدکننده‌ووسائل تولیدند. با توجه‌به‌این تعریف ومثالها از مفهوم واسطگی (Mediation) درشیوه° تولیدی میتوانیم وضعیت ایده‌آل دریک شیوه° تولیدی سوسیالیستی را چنین بیان داریم: مالکیت اجتماعی وسائل تولید ،وفتی‌ازحدمالکیت حقوقی وصوری فراترمیرودودرواقع تحقق می‌پذیرد که‌تشکل هائی ازتولیدکنندگان مستقیم (پرولتاریا) درسطوح مختلف‌تصمیم‌گیری،واسط بین تولیدکنندگان ووسائل تولیدی اجتماعی شده‌باشند. درغیراینصورت، بوروکراسی وتکنوکراسی،جانشین اشکال مختلف واسطگی سرمایه‌داری قبلی شده ،وبه‌سرعت مالکیت حقوقی اجتماعی وسائل تولیدرا ازمحتوا خالی کرده‌وتحقق واقعی آنرا ازبین خواهندبرد ،وتصرف اجتماعی وسائل تولیدرا نابودخواهندکرد (آنچه‌که‌دقیقا درشوروی اتفاق افتاد)؛ برعکس هرگاه‌که‌سیستم‌شورائی ازپائین‌ترین‌سطوح (مجامع عمومی) تا بالاترین سطح یعنی‌کنگره° سراسری شوراهای کارگران (درحدودوظایف‌خود) نقش واسطه° بین تولیدکننده° مستقیم ووسائل تولیدرا بازی میکنند شکل حقوقی مالکیت اجتماعی وسائل تولیدبا تصرف واقعی اجتماعی وسائل تولیددروحدت قرارمیگیرد. واین نقش عمده‌ای را درعدم‌احیاء سرمایه‌داری،ونیزدرگامهای لازم برای ساختمان سوسیالیسم ایفاء خواهدکرد. بلحاظ تشکیلات اجتماعی تولیدواداره° آن نطفه‌های اتحادیه‌های مردان وزنان آزاد جامعه° کمونیستی درهمین شکل ازاداره° تولیداجتماعی بسته‌شده وتکوین می‌یابد.

تا جائیکه‌به‌بحث موردنظرما مربوط است ، تبدیل شوراها به‌نهاداجتماعی واسطه° بین تولیدکننده° مستقیم‌ووسائل تولید ،نقش پراهمیتی نیزدرآموزش پرولتاریا ونیز گسترش مبارزه° طبقاتی ایفاء خواهدکرد. این شوراها بایدبدانندکه‌نه‌تنها بعنوان نماینده° پرولتاریای کشورخود ،بلکه‌دراساس بعنوان نماینده° پرولتاریای جهانی متصرف وسائل تولیدی بوده ،وحزب کمونیست بایدخودرا موظف به‌ترویج هرچه عمیقتر این مسئله‌بنماید. شوراها تحت رهنمودها ورهبری حزب وطبق برنامه‌ریزی مشخصی باید موظف باشندکه ملزومات ضروری برای انقلابات کشورهای دیگررا تولیدکرده واز ارزش آفریده‌شده سهم‌تعیین شده برای این انقلابات را تخصیص وپرداخت کنند ،این امرباید با آگاهی وآموزش کارگران هرواحدانجام‌پذیردودرحقیقت تبدیل به‌امری داوطلبانه گردد. وبرای این منظورمبارزه° ایدئولوژیک نقشه‌مندحزب ضروری وحیاتی است. بدین ترتیب است که‌پرولتاریای کشورانقلاب کرده‌خودرا کماکان‌گردانی ازپرولتاریای جهانی محسوب کرده ،کشورش را سنگری میداندکه‌فتح شده‌است وبایستی آنرا بمثابه‌سنگر

پیشروی تلقی کرده وبداندکه تنها راه دفاع ازسنگرفتح شده نیز ،پیشروی وتعرض اوست. تعرضی که به قیمت بخشی ازثمره‌ٔ کار او تمام میشود .

تز ششم : گسترش انقلابات سوسیالیستی درجهان درگرو دفاع ازمفوف مستقل پرولتری هر کشور،درمقابل جبهه سازی است[۷].

وظیفه‌ٔ هرحزب کمونیستی وبالاخص ، به دلائل قدرت نظامی،سیاسی واقتصادی،وظیفه‌ٔ هرحزب کمونیستی که توانسته است انقلاب سوسیالیستی کشوری را رهبری وبه سرانجام برساند ،اینست که احزاب وتشکل های کارگری وکمونیستی کشورهای دیگررا تقویت کرده ، آنها را برای مبارزه‌ٔ خوددرمقاطع مشخصی ازدخول درجبهه ها وهمصفی با احزاب طبقات دیگرعملا بی نیازبنماید ،وبا جانبداری همه جانبه ازآنان(هرچندکه با لفعل ضعیف هم باشند) آنها را درمقابل احزاب طبقات دیگرقدرت بخشیده وبه این اعتبار درکسب هژمونی آنها برجنبش های اجتماعی مختلف تاثیرمستقیم بگذارد . تشویق به جبهه سازی، پذیرش رهبری طبقات دیگرو... درحقیقت انفعال ازانقلاب سوسیالیستی،وعدول مستقیم ازوظایف انترناسیونالیستی است . دراین ارتباط باید نسبت به احزابی چون حزب توده‌ٔ ایران (به هنگام تشکیل اش)، همین دیدگاه را داشت وآثارسیاسی تشکیل چنین احزابی را نیزحتی اگردرمقطعی ازپتانسیل انقلابی هم برخوردار باشند برعلیه منافع پرولتاریا وانقلابات سوسیالیستی ودمکراتیک انقلابی ارزیابی کرد. حزب کمونیست شوروی اززمان استالین به بعدوکمینترن عمیقا دچاراین انحراف بوده و در حقیقت چنین گرایشی روی دیگر سکه‌ٔ فروش مصالح پرولتاریای کشورهای دیگر و انقلابات سوسیالیستی بخاطرمنافع ملی شوروی میباشد .

تزهفتم : بوندیسم درانترناسیونال روی دیگرسکه‌ٔ "سوسیالیسم ملی" شوروی.

ضرورت انترناسیونال را هیچ کمونیستی انکارنمیکند ،بنابراین بحث ما دراین تز صرفا ناظربررابطه‌ٔ احزاب کمونیست کشورهای جهان(چه انقلاب سوسیالیستی را به ثمربرسانند وبانه) وستاد رهبری کننده‌ٔ پرولتاریای جهانی است . بعبارتی دیگر این رابطه چگونه باید باشد؟ برای پاسخ درست به این مسئله باید درنظرداشته باشیم ، که پرولتاریای هرکشوری نخست موظف است انقلاب اجتماعی کشورخودرا به ثمر برساند، و این مهمترین وظیفه‌ٔ انترناسیونالیستی وی است . اما سوسیالیسم بلحاظ مضمون جهانی است ، ودرعین حال ساختمان سوسیالیسم دریک کشوروجلوگیری ازاحیاء سرمایه داری صرفا وقتی امکانپذیراست که درکشورهای هرچه بیشتری انقلاب سوسیالیستی انجام گرفته باشد. انقلابات سوسیالیستی درهرکشوروساختمان سوسیالیسم نیازمند کمک، همکاری وایثار پرولتاریای جهانی است . حرکت هماهنگ طبقه‌ٔ کارگر جهانی نیازمند به رهبری واحدوجهانی است . اگرچه نقش رهبری ایدئولوژیک و سیاسی انترناسیونال دربرابراحزاب کمونیستی بایستی،بدرستی،موردتاکیدقرارگیرد ، اما

انترناسیونال نمیتوانند بی درجات معینی از رهبری تشکیلاتی نیز ،درواقع ودرمحتوا انترناسیونال باقی بمانند. هرگاه احزاب کمونیست خودرا بی نیازاز تبعیت از انترناسیونال بدانند، هرگاه رابطه* خودبا انترناسیونال را برمبنای ظرفیت صرفا مشورتی انترناسیونال متکی سازند ،ما مواجه با بوندیسم درتشکیلات انترناسیونال هستیم. درچنین شکل تشکیلاتی احزاب قدرتمندتر (مثلا درحاکمیت) میتوانندرحقیقت انترناسیونال را مبدل به وسیله‌ای برای اهداف ملی خودبنمایند (انترناسیونال سوم بعدازچندسال اول عمرخود ،دقیقا به این وضعیت دچار میشود ،ودرواقع حزب کمونیست شوروی ،آنرا وسیله* اجرای سیاستهای ملی خود می نماید).

احزاب کمونیست باید موظف باشندکه دراجرای وظایف انترناسیونالیستی خود از انترناسیونال تبعیت کامل نمایند: باید موظف باشندکه در اتخاذ تاکتیک ها و ...ملی خود با اهداف انترناسیونال درتناقض قرارنگیرند ،باید بستی براحتی تن به بازرسی وکنترل انترناسیونال بدهند: احزاب کمونیستی که انقلاب پرولتاریای کشورخودرا به پیروزی رسانیده‌اند، باید ازطرفی کمک ها ومشارکت خودرا درامرگسترش مبارزه* طبقاتی جهانی تحت نظارت، دستورالعمل ها ورهنمودهای انترناسیونال به انجام برسانند، ازطرف دیگرروابط اقتصادی وتجاری وسیاسی خودرا باکشورهای سرمایه‌داری برحسب سیاست ها ورهنمودهای انترناسیونال برقرارنمایندتا مبارزه* کارگران این کشورها تحت الشعاع مصالح ملی کشورسوسیالیستی قرارنگیرد. انترناسیونال دراین موارد ستاد بسیج طبقه* کارگرجهانی برای دفاع ومحافظت ازانقلاب سوسیالیستی این کشور است.

تنها درچنین شکل تشکیلاتی است که انترناسیونال جایگاه واقعی خودرا می یابدوبا بوندیسم در انترناسیونال مرزبندی میشود. چنین دیدگاهی درروح خود، منطبق است با انترناسیونال یک و سالهای اول انترناسیونال سه ،ودرتقابل آشکار با انحرافات کمینترن.

توضیح ازنویسنده:

بعدالتحریر - "افسانه ساختمان سوسیالیسم دریک کشور" فشرده مقاله‌ای است که بیش ازدوسال پیش دراندیشه من شکل گرفته ،وبیش ازیکسال پیش نگارش یافته است، این تزها حال که دقیقترمرورشان میکنم ،حال که عمیقتردرمسئله شوروی تفکرنموده‌ام، می بینم که ازتقابض چندی برخوردارند:

۱- خودپیش فرض گرفتن افسانه ساختمان وسپس مدلل ساختن آن بنظرم متدی متافیزیکی می آید. عدم امکان نپذیری ساختمان سوسیالیسم دریک کشور ،آنهم درمراحل معین و وبالنسبه پیشرفته‌ای ازساختمان سوسیالیسم ،میبایستی به مثابه یک نتیجه ازیک تحلیل معین

ساختی استنتاج گردد ،تا یک پیش فرض .درجات معینی(اگرچه‌نه‌کامل ونه‌گسترده) از ساختمان سوسیالیسم دریک کشور (با امکانات مادی گسترده)حال بنظرم غیر محتمل نمیآید ،اگرچه‌شکننده‌است .

۲ ــ مسایل محوری وکلیدی می‌بایستی‌دربطن مفهوم شیوه‌تولیدی جستجوگردند ،شیوه تولیدی کمونیستی،کدامین مشخصات اساسی را داراست . وبنابراین قوانین معاصر تکامل آن چگونه‌می‌بایستی بررسی وارزیابی گردند؟ وشوروی به‌مثابه‌کشوری که انقلاب سوسیالیستی درآن صورت‌گرفته‌است درکجای این مسئله‌دچار انحراف گردیده است ؟ پاسخ به‌این سوال،حال،برای من درمسئله‌کلیدی واسطگی (Mediation) ،نهفته است ،درپروسه‌فیزیکی کارچه‌عناصرساختی بین تولیدکننده‌وزمین و وسایل تولید ارتباط ایجادمیکنند ،به‌عبارت دیگرعدم مالکیت خصوصی حقوقی،حامل کدام نظم‌معین اقتصادی است وچگونه‌امکان بازتولیدآن موجوداست ؟ به‌این اعتبارمسئله محوری در بررسی بازگشت سرمایه‌داری درشوروی دراین امرنهفته‌است که‌اصلاح مالکیت خصوصی هیچگاه‌تحقق واقعی نیافت ،زیرا مالکیت جمعی طبقه‌کارگرازطریق تشکل های نماینده ارادهٔ‌جمعی آنان،هیچگاه‌اعمال نگردید ،این یعنی ریشه‌تاریخی وتحلیلی‌نفی مالکیت خصوصی که‌نفی کاروفعالیت کاری بیگانه‌باشد ،به‌مثابه‌اصلی‌ترین عنصرقانون معاصر تکامل سوسیالیسم ،درشوروی تحقق نپذیرفت وبنابراین بازگشت مالکیت خصوصی (به هردرجه‌ای که‌ازبین رفته‌بود) اجتناب‌ناپذیرشد . دربررسی های آینده‌این مبحث می‌بایستی‌با اتکاء به‌متدمارکس که‌مالکیت خصوصی را (تاریخا وتحلیلا)ازکاروفعالیت کاری بیگانه‌شده‌استنتاج میکندبا ری جست واین حلقه‌کلیدی را محورمابقی انحرافات شوروی قرارداد ،من فعلا ادامه‌کارخودرابراین متدولوژی استوارساخته‌ام .

۳ ــ نقدنظرگاههای انحرافی راجع به‌شوروی ناقص است ،تروتسکیسم (تروتسکیسم ارتدکس بویژه)نقدنشده‌است ،متافیزیسم "دوران انتقال" آنها که‌منشاء انحراف منشویکی تروتسکیسم پس‌ازانقلاب سوسیالیستی است ،باید درهمین امرجستجوگردد . این کاردرمقاله‌ای مجزا دردست تهیه‌است ،نقدبتلهایم نیزبا همین چهارچوبه خود موضوع مقاله‌مستقلی را تشکیل میدهد .

۴ ــ کاربرسرمسئله‌شوروی ازجهات دیگربا مسایل مهمی ازجمله‌تکامل تئوری لنینی دولت‌که‌امروزه‌دیگرناکافی است ونیزتدقیق بحث‌لنینی امپریالیسم برای تطابق با شرایط فعلی اقتصادجهانی واشکال بسیارپیچیده‌فعلی صدورسرمایه‌ودرعین حال تحلیل سیاسی امپریالیسم ــ که‌تقریبا دست‌نخورده‌مانده‌است ــ وبهمان تکامل نظریه لنینی دولت مرتبط است ،گره‌خورده‌است . بنابراین تزها ازاین جهت‌نیزناقصند .

۵ ــ مبحث رویزیونیسم عملی،کادرحزبی دنباله‌رو ،تمکین کن وغیرمستقل،براستی جایگاه‌بررسی ویژه‌ای راداراست ،اگرچه‌این مسئله‌اساسی وساختی نمی‌باشد ، اما بهرحال دنباله‌روی وتمکین کادرها ماده‌خام گرایشات وسقوط رویزیونیستی حزب وتسریع اضمحلال حزب پرولتری وجایگزینی آن بایک حزب بورژوایی منسجم است . این بایستی

خودمبنای مقاله‌ای مستقل درخصوص روانشناسی اجتماعی کادرهای حزبی قرارگیرد.
با این همه، تزها تاریخ خودرا دارندودرعین حال ازعناصرمهمی که‌هنوزهم ازنظرمن معتبرندبرخوردار بوده‌وعلیرغم اینکه‌خودنخستین کسی هستم که‌رسما ازآنها انتقاد میکنم، انتشارآنها را مفیدتشخیص میدهم، بلاشک کاراصلی را باید برتئوری واسطگی در شیوه‌تولیدی متمرکزکرد.

بی تردیدپاره‌ای ازانتقادات رفیق منصورحکمت درپلمیکی که‌با من داشته‌است، درنگاه‌نقادانه‌ام به‌تزها موثربوده‌وبدین لحاظ ازوی عمیقا سپاسگزارم.

۶۲/۱۰/۲۳

www.KetabFarsi.com

پیادداشت هـــــا :

۱ ــ درا ین چها رچوبه* تنگ ا ست که پای خودبتلها یم‌هم‌می‌لنگد . اوقا درنیست نقداساسی ازشوروی را با نگرشی مارکسیستی به‌فرجا م برسا ند ، چرا که هم‌دیدگا ه‌ا و ،وهم‌نگـــــرش ایدئولوژیک حزبی‌که وی کمرهمت دفا عش را بسته‌ا ست ، خوددچا رهما ن نقداساسی ا ست : ناسیونا لیسم . بر بتلها یم هما ن نقدی وا ردا ست که ما رکس به‌ا قتصا دپورژوا ئی درا نتقا دا زفئودا لیسم وا ردمیدا ند : " ا قتصا دسیا سی بورژوا ئی که معتقد بـــــه شبا هت ا سطوره‌وا رخودبا گذشته‌نبود ،ا نتقا دآن ا زا قتصا دهای قبلـــــی ــ بویـــژه فئودا لی که با پستی کما کا ن بر علیه‌آن مستقیما مبا رزه مینمود ــشبا هت بـــــه ا نتقا دی پیدا کردکه مسیحیت به‌بت پرستی،یا پروتستا نیسم برکا تولیسیســـم وا رد نموده‌بود". (ما رکس، "روش‌ا قتصا دسیا سی") .

اگرفرا ربودکه‌بتلها یم قا دربا شدا زعلل مرگ سوسیا لیسم درشوروی تحلیلـــی ما رکسیستی بدست بدهد ،با یدنخست قا درمی بود که‌بردیدگا ه‌خودوحزب کمونیســـت چین بمنا سبت مخدوش کردن عقوف طبقا تی ،مقدس ومترقی جلوه‌دا دن سرما یـه‌دا ری "ملی ومستقل" و... نقدا صولی خودرا بگذا رد ،ونقا ب رادیکا لیزم‌خرده‌بورژوا یا نه* حزب کمونیست چین را برکنار زند ،ونطفه‌های روبه‌رشد حزب طبقات دا رای چین را در درون آن به‌نقدبکشد ،ونشا ن بدهدکه‌ا ین حزب ا زپا یه‌ای ترین مشخصا ت یـک حـــزب کمونیست ، یعنی نما یندگی عملی ونظری پرولتا ریا وا زخصلت ا نترنا سیونا لیســم تهی ا ست . درغیا ب ا ین نقدا ست که‌بتلها یم نمیتوا ند نا سیونا لیسم شوروی را نیزبه‌نقدبکشد ،زیرا خودنیزشریک جرم ا ست .

۲ ــ درا ینجا با وجود بخشهای مختلف ا قتصا ددا خلی که‌بلحا ظ شکل ما لکیت متفا وتند ، ونیزسطح دستمزدهای متفا وت که‌مجموعا تفرق وا حدهای تولیدی ودرنتیجه‌تحقـــق ا رزش ا ضا فی را فرا هم‌میآ ورند ،ا مکا ن رها شدن ا زتولیدکا لائی مشکل‌تر میشـــود . وجودبخشهای خصوصی وتعا ونی ها نیزبرا ین مشکل می ا فزا ید ،تولیدوگردش کا لائی را ا مکا نپذیر می نما ید .

۳ ــ ا ندا زه‌گیری مفیدیت ا جتما عی نیزخودبحث جدا گا نه‌ا یست ، که‌ا گرچه می با یستـــی به‌آن پردا خت ومقیا س ا ندا زه‌گیری مفیدیت ا جتما عی کا لاها را کشف وفرمـــولـــه نمود ،ا ما فعلا دربحث ما نمیتوا ندجا ئی دا شته‌با شد . همینقدرمیتوا ن گفت کـــــه ا قتصا دریا ضی معا صرا بزا رهای لازم را برای با فتن چنین مقیا س ونیروه* محا سبـــه* آن فرا هم‌آورده‌ا ست .

۴ ــ ا گرچه‌درتزا ول،مختصرا به‌ا ین بحث ا شا ره‌ای شد ،ا ما ا همیت موضوع وضرورت هرچـــه فرموله‌تربیا ن کردن آن، ا ختصا ص تز جدا گا نه‌ای را ضروری میسا زد .

۵ ــ ا زا ثرات نا مطلوب دیگرا ین دیدگا ه ،لطمه‌ا یست که‌رشد کندنیروهای مولده بـــر ا نتقا ل تولیدکا لائی به‌تولیدبرحسب مفیدیت ا جتما عی (بحث تزدوم) وا ردمیسازد .

زیرا ارزش جهانی کالاها ،نه برحسب کار اجتماعا لازم دریک کشور ،بلکه برحسب کار اجتماعا لازم جهانی تعیین میگردد. به این اعتبار قابلیت پائین تولیدی نیروی کار (بخاطر عدم رشدنیروهای مولده)، سبب میشودکه حجم بسیار بیشتری از ساعات کارکشور به مبادلات جهانی (وبنابراین تولیدکالائی) اختصاص یابد.

۶ ـ این مورد درتزپنجم درابعاددیگری نیزمورد تاکید قرار میگیرد.

۷ ـ این تزرا مختصرتراز تزهای دیگروبخاطر ایجاد یک درک کلی وهمه‌جانبه مطرح مینمائیم. زیرا ضدپرولتری بودن جبهه‌سازی اکنون دیگرمسئله‌ٔ آشکاری است.

www.KetabFarsi.com

سوسیالیسم دریک کشور

ترجمه‌ فصلی ازجلد ۶ تاریخ روسیه‌ شوروی
نوشته‌ : ای.اچ.کار E.H.Carr

دکترین سوسیالیسم دریک کشور ،دراصل، ضربه‌ای بودکه درمبارزه علیه تروتسکی نواخته‌شد. استالین، اولین بار ،درمقاله‌ دسامبر ۱۹۲۴ خود بعنوان پاسخ تندی به "انقلاب مداوم" تروتسکی ودرتلاشی آگاهانه برای ارائه‌ یک آلترناتیو اثباتی، این دکترین را بمیان کشید. تروتسکی خود آنرا بعنوان آنتی‌تز پذیرفت :

"تئوری سوسیالیسم دریک کشور... تنها تئوری است که بطور پیگیر وتا به‌آخر درمقابل تئوری انقلاب مداوم قرار دارد"[1].

همچون تمام مباحثات عقیدتی که درمبارزه علیه تروتسکی طرح میشد ،سوسیالیسم دریک کشورباالگوی تاکتیکی که بعدا زینوویف آنرا ادغام "اختلافات قدیمی" در "مسائل جدید" توصیف کرد ،تطابق یافت. این بحث حول یک تمایز ـ یا بهتربگوئیم درهم آمیختگی ـ بین پروسه‌ انجام انقلاب سوسیالیستی با پروسه‌ ساختمان اقتصاد سوسیالیستی بعدازپیروزی انقلاب دور میزد. تاآنجا که به‌مساله‌ اول برمیگردد، مارکسیست های روسیه قبل از ۱۹۰۵ عموما این نظر را پذیرفته‌بودندکه انقلاب سوسیالیستی درکشوری مانند روسیه ، که ازنظراقتصادی عقب مانده‌است ، یعنی کشوری که درآن پرولتاریا یک اقلیت کوچک است وانقلاب بورژوائی هنوزانجام نگرفته ، نمیتواند انجام پذیرد. درنتیجه انقلاب آتی درروسیه فقط میتواند انقلاب بورژوائی باشد؛ ونقش سوسیال دمکراتهای روسیه فقط میتواند پشتیبانی از بورژوازی باشد ، نه‌تلاش برای برپاکردن انقلاب خودشان. بعدا ز۱۹۰۵ تنها منشویکها براین نظر باقی ماندند. لنین وتروتسکی، هرچند باتعابیری متفاوت ، هردویک نقش موثر انقلابی برای سوسیال دمکراتهای روسی قائل بودند. لنین عقیده داشت که‌حزب ،که ازجانب پرولتاریا عمل میکند ،باید خود را دررابی یک ائتلاف انقلابی کارگری ـ دهقانی تحت رهبری پرولتاریا قراردهد. انقلابی که‌توسط این ائتلاف حاصل میآمد ، بخاطر غلبه‌ دهقانان،هنوز بناگزیر یک انقلاب بورژوائی میبود. این انقلاب به‌استقرار یک دیکتاتوری بورژوا ـ دمکراتیک کارگران ودهقانان می‌انجامید ؛ واین دیکتاتوری شرایطی که‌تحت آن انقلاب سوسیالیستی امکانپذیرمیشد را فراهم میساخت. تروتسکی،مثل لنین، استدلال میکردکه‌پرولتاریای روسیه ، با حمایت دهقانان،باید رهبری را دربه‌ثمررساندن انقلاب بورژوائی بعهده‌بگیرد. اما اومعتقد

بود که توقف در این نقطه، حتی اگر مطلوب باشد، ممکن نیست. پرولتاریا طی کامل کردن انقلاب بورژوائی، بناگزیر مجبور است در طول همان پروسه انقلاب سوسیالیستی را آغاز کند. یک انقلاب به انقلاب دیگر منجر میشود. این دکترینی بود که تروتسکی به آن نام "انقلاب مداوم" را که از مارکس بمارسیت گرفته بود، اطلاق میکرد. لنین عدم اعتقاد خود را به این دکترین ابراز کرده بود. اما وقتی در آوریل ۱۹۱۷ لنین اعلام کرد که انقلابی که در روسیه آغاز شده است نمیتواند یک انقلاب بورژوائی باقی بماند و پیروان بلشویک خود را به تصرف مستقیم قدرت بنام پرولتاریا تشجیع نمود، موضعی اتخاذ کرد که تنها تمایزات بسیار ظریفی با موضع تروتسکی داشت.

این مباحثات قبل از ۱۹۱۷ به این مساله نپرداخته بود که بعد از انجام انقلاب پرولتری چه پیش خواهد آمد، یعنی آیا، ودرچه شرایطی، ساختن یک اقتصاد سوسیالیستی ممکن خواهد بود. نه لنین ونه تروتسکی هیچیک به امکان ساختمان اقتصاد سوسیالیستی در روسیه* عقب مانده به تنهائی، نمی اندیشیدند، به این دلیل ساده (اگر نه به هیچ دلیل دیگر) که برای مدتی پس از اکتبر ۱۹۱۷ آنها بهمراه کلیه بلشویک های دیگر کماکان بر این نظر بودند که رژیم بهیچوجه قادر نیست در روسیه پا برجا بماند مگر آنکه یک انقلاب پرولتری در کشورهای پیشرفته تر اروپائی رخ دهد؛ وبنابراین بلشویکها نیرومندترین علائق ممکن را برای فعالیت بخاطر توسعه انقلاب به آن کشورها داشتند. با این معنا هم لنین وهم تروتسکی هردو به "انقلاب مداوم" عقیده داشتند. این همان معنائی نبود که تروتسکی اصطلاح مذکور را در اصل برای آن بکار برده بود. اما این تنها معنائی بود که به شرایط بعد از ۱۹۱۷ مربوط میشد.

در سال ۱۹۲۴، مثلث قدرت*، مشتاق برای بی اعتبار کردن تروتسکی از طریق بیرون کشیدن هرنکته ای که لنین قبلا برسر آن با تروتسکی اختلاف داشت، توجه شان را به مساله "انقلاب مداوم" معطوف کردند، وهر عبارتی را که لنین در آن مخالفت خود را با این دکترین ابراز کرده بود، تجدید چاپ نمودند. تروتسکی به عبث اعتراض نمود که بحث مربوط به "انقلاب مداوم"، هرارزشی داشته باشد، به تاریخ تعلق دارد وبه مسائلی که اکنون در مقابل حزب ویا دولت شوروی قرار دارد نامربوط است[۲]. همین نامربوطی بحث این تأثیر عجیب را داشت که این تصور را بوجود آورد که در واقع، این بحث نه به مساله اکنون کهنه شرایطی که تحت آن یک انقلاب سوسیالیستی میتواند بوجود آید، بلکه به مساله هنوز حیاتی شرایطی که یک اقتصاد سوسیالیستی میتواند بنا گذاشته شود، مربوط میشود. اینطور گفته میشد، وبسیاری، اگر نه خود رهبران، صادقانه اعتقاد داشتند که منظور تروتسکی از "انقلاب مداوم" این نظر است که اقتصاد سوسیالیستی نمیتواند در روسیه شوروی بنا گذاشته شود، مگر با کمک انقلاب پرولتری در جای دیگر واینکه این نظری است که لنین با آن مخالف بوده است. این بدفهمی توسط این واقعیت تشدید میشد که در بهار ۱۹۲۳، زمانیکه لنین در حال مرگ وخارج از فعالیت بود،

* ـ زینوویف، کامنف و استالین

تروتسکی،برخلاف استالین (ولی نه برخلاف زینوویف) مبلغ آتشین برانگیختن انقلاب درآلمان بود. بدون مدرک ودرواقع بدون استدلال، این تصورپا گرفت که لنین درایـن موقعیت ، موضعی مخالف تروتسکی میداشت وا ینکه استالین آن مشی ای را که لنین اتخاذ میکرد،نمایندگی میکند.

استالین، با بارقه‌ای ازقابلیت بدیعی که بسیار دراو نادربوده وگاهی بعنوان امری تصادفی توصیف شده است ، پی بردکه این مساله‌ای واقعی وحاد است که به تدقیـق مجدد دکترین نیاز دارد. هربلشویکی براین باوربودکه انقلابی که پیروزیـش را در اکتبر۱۹۱۷ به اثبات رسانیده ،یک انقلاب سوسیالیستی است ؛ هیچکس خیال بازگشـت به مجادلات قدیمی درباره° خصلت انقلاب را درسرنداشت . اما طبق دکترین حزب ،غیرممکن بودکه درکشوری عقب افتاده به تنهائی،چنانچه انقلاب تنها به آن کشور محدودمیشد ، یک اقتصاد سوسیالیستی ساخت . تاآن زمان که اعتماد به تکامل سریع انقلاب سوسیالیستی دراروپا احساس میشد ، نیازی به تصحیح مجدد دکترین حزب دراینمورد دیده نمیشـد . اما اکنون بعدازشکست کامل درآلمان درپائیز۱۹۲۳ ، این اعتماد ازبین رفته بـود و حزب خودرا درمیان زمین وآسمان معلق میدید. انتظار نمی‌رفت این امرپذیرفتـه شودکه با شکست پرولتاریای کشورهای دیگر ، اقدام شجاعانه° روسیه ،پس ازپیـروزی درخشان اولیه° آن، محکوم به فنا ست . درعمل، پایه‌های اقتصاد سوسیالیستی اکنون گذاشته میشد. برای تجدیدنظردرتئوری مربوط به شرایط امکانپذیری ساختمـان سوسیالیسم بایدکاری صورت میگرفت . این وظیفه‌ای بودکه اکنون استالین بعهـده° خودگرفت . هیچیک ازرهبران تاکنون با این معضل درتنها فتاده بودند. کامنف وبوخارین آنرا نادیده گرفتند؛ زینوویف به عبارت پردازی های جذاب وبی محتوا درباره° انقلاب جهانی پناه برد؛ تروتسکی که به بن بست واقف بود ،هیچ برون رفتی بجزپافشاری بـر مبرمیت واهمیت انقلاب دراروپا نمیتوانست بیابد. خوشبختانه لنین،اگرچه هیچگاه سعی نکرده بود دراین مورد بحث کند، هرازچندگاهی تحت ضرورت های عملی بنـا گذاردن پایه‌های سوسیالیستی اقتصاد تلویحا اظهارداشته بودکه ساختمان سوسیالیسم حتی در روسیه° عقب مانده یک اقدام ناامیدکننده نیست ؛ واستالین اکنون درتلاش برای اثبات اینکه لنین واقعا به امکان ساختمان "سوسیالیسم دریک کشور" معتقدبوده است ، خربصانه براین عبارات پراکنده چنگ انداخت . ماتریال بسیار اندک بود. اما تکاردانم برای ایجاد این تصور کفایت میکردکه لنین براین عقیده بوده است کـه اقتصاد سوسیالیستی حتی درروسیه° عقب افتاده میتوانست بوجودآید ، که تروتسکـی نظری نقطه مقابل آن دارد مبنی براینکه این امردرغیاب انقلاب پرولتری درجای دیگر غیرممکن است وا ینکه استالین،دراحیای دکترین "سوسیالیسم دریک کشور" رهـرو واقعی و وفادار لنین است .

مراحلی که طی آن این ایده درذهن استالین شکل گرفت را میتوان بروشنی ترسیـم کرد. درآوریل ۱۹۲۴ استالین به تکرار این نظرمتداول که "برای پیروزی نهائـی

سوسیالیسم ،برای سازماندهی تولید سوسیالیستی، تلاش یک کشور، بویژه یک کشور دهقانی مثل روسیه ناکافی است" اکتفاء میکرد. اودرپیشبرد مبارزه علیه تروتسکی درنوامبر ۱۹۲۴ با استناد به لنین استدلال میکرد که تئوری انقلاب مداوم تروتسکی بمعنای "پریدن ازبالای سر" دهقانان،ودرنتیجه عاجزماندن ازشناخت مکان اساسی آنها درپروسه انقلابی است. خطر تروتسکیسم این بود که "پرولتاریای روسیه را ازمتحدش، یعنی دهقانان فقیر، جدا میکرد"[۳]. استالین دراین مقطع هیچ نظر آلترناتیوی طرح نمیکرد. اما درچندهفته بعد تلاش فکری بسیاری بعمل آمد. استالین این تصمیم بسیار مهم را گرفت که بعنوان مدافع ومفسر لنینیسم به نبرد علیه تروتسکی برخیزد. گرچه اومشتاق بودکه یک نقش مستقل وموثر داشته باشد. به مقاله ای که در ۲۰ دسامبر ۱۹۲۴، تحت عنوان "اکتبروتئوری انقلاب مداوم رفیق تروتسکی" ظاهرشده بود،نام جدیدی داده شد. این مقاله با نام "انقلاب اکتبر وتاکتیک های کمونیست های روسی" بعنوان مقدمه مجموعه سخنرانی ها ومقالات استالین بنام "درراه اکتبر" در ژانویه ۱۹۲۵ منتشرشد[۴].

تم اصلی مقاله تحلیل "دوخصلت ویژه انقلاب اکتبر" بود ـ یکی این واقعیت که دیکتاتوری پرولتاریا درروسیه "درشکل قدرت ناشی ازاتحادبین پرولتاریا وتوده های زحمتکش دهقانان" مستقرشده بود، ودیگراین واقعیت که دیکتاتوری پرولتاریا "بعنوان نتیجه پیروزی سوسیالیسم دریک کشور" مستقرگشته بود. لنین مکررا درباره معانی ویژگی اول مفصلا بحث کرده بود. اثبات این نکته باقی میماندکه او به همان اندازه استنتاج دوم را نیز برسمیت می شناخته است. لنین مانند تروتسکی وسایر رهبران بلشویک بارها وبارها گفته بودکه پیروزی نهائی سوسیالیسم ،دریک کشورقابل حصول نیست ـ بخصوص درکشوری که ازنظراقتصادی عقب مانده است. این امرالبته ،کماکان درست بود. اما درمقاله ای درسال ۱۹۱۵، لنین، اگرچه بدون اشاره ویژه به روسیه، یک تحلیل مشروح ازچشم انداز حوادث ارائه داده بود.

> "[لنین نوشته بود] ناموزونی توسعه سیاسی واقتصادی یک قانون بی چون وچرا سرمایه داری است. بنابراین اینطورنتیجه میشود که پیروزی سوسیالیسم دروهله اول درچندکشورسرمایه داری یا حتی دریک کشور سرمایه داری به تنهائی میسر است. پرولتاریای پیروزمند چنین کشوری که ازسرمایه داران خلع یدکرده وتولید سوسیالیستی را درکشورش سازمان داده است ،درمقابل بقیه دنیای سرمایه داری خواهد ایستاد ،طبقات تحت ستم سایرکشورها را بخودجذب خواهدکرد ،درمیان آنها علیه سرمایه داران شورش بوجودخواهدآورد ،ودرصورت لزوم حتی با نیروی مسلح درمقابل طبقات استثمارگرودولت های آنها عمل خواهد کرد."

استالین درپشتیبانی از تز جدیدش، "سوسیالیسم دریک کشور" دوبخش دیگر از نوشته های لنین را ارائه کرد. لنین درنتیجه گیری آخرین سخنرانی اش، سوسیالیسم را

بعنوان "نه یک مساله مربوط به آینده دور" توصیف کرده و اظهار امیدواری کرده بود که "نه فردا، اما در چند سال دیگر... روسیه نپ، روسیه سوسیالیست خواهد شد" (این عبارت یکبار با بی دقتی توسط کامنف نقل شده بود [در کنگره سیزدهم]). لنین در یکی از آخرین مقالاتش درباره تعاونیها این سوال را طرح کرده و خود به آن پاسخ مثبت داده بود که آیا کنترل دولت پرولتاریایی بر وسائل تولید، بهمراه اتحاد بین پرولتاریا و میلیونها دهقان کوچک، "تمام آنچه برای ساختمان یک جامعه سوسیالیستی کامل اساسی است" را فراهم نمیکند؟[5] تمام مطلب همین بود. اما این نیز، جدا شده از مضمون دیگر نوشته های لنین و در تقابل شدید با اظهارات بسیار روشن تر تروتسکی، کفایت میکرد. تروتسکی، با دکترین انقلاب مداومش هم نیاز به اتحاد با دهقانان را کم اهمیت جلوه داده بود و هم اظهار داشته بود که "عروج واقعی اقتصاد سوسیالیستی در روسیه تنها پس از پیروزی پرولتاریا در مهمترین کشورهای اروپا امکانپذیر است". تئوری انقلاب مداوم تروتسکی آنتی تز تئوری سوسیالیسم در یک کشور لنین بود. این "یکی از اشکال منشویسم" بود. استالین پس از تثبیت اینکه "سوسیالیسم در یک کشور" یک جزء اساسی دکترین لنینیستی است، بحث را با تعدیل موازنه بنفع نقش انترناسیونالیستی این تز پایان برد. "پیروزی سوسیالیسم در یک کشور یک وظیفه خودبسنده نیست"؛ این "آغاز و پیش شرط انقلاب جهانی" است. او با فرمولبندی زیرکه هدف آن نسبت دادن نقش منفور پاسیو و منفی (یعنی منشویکی) به تروتسکیسم بود بحثش را جمعبندی کرد:

> "کسانی که با فراموش کردن خصلت بین المللی انقلاب اکتبر اعلام میکنند پیروزی انقلاب در یک کشور یک پدیده صرفا و منحصرا ملی است، دراشتباهند. اما کسانی که با بیاد داشتن خصلت بین المللی انقلاب، تمایل دارند این انقلاب را پاسیو و صرفا محکوم به دریافت پشتیبانی از خارج ببینند نیز دراشتباه هستند."

کمک از خارج، بدون شک برای پیروزی نهائی سوسیالیسم در روسیه ضروری بود؛ اما روسیه درعین اینکه کمک گیرنده بود، کمک دهنده نیز بود. استالین بحثش را با ذکر نکته ای که بر نقش فعال روسیه تاکید میکرد، به پایان برد. بحث تماما در عرصه تئوریک به پیش برده شد و هیچ عنصر دشمنی شخصی در آن ظاهر نمیشد. این نوشته در زمره فکر - شده ترین نوشته های استالین است.

احتمال دارد که وقتی استالین در زمستان سال ۱۹۲۵ - ۱۹۲۴ برای اولین بار این دکترین را مطرح کرد، خود فقط بطور گنگی اهمیتی را که در آن شرایط پیدا میکرد، درک مینمود. همکارانش در مثلث قدرت قطعا هیچ ایده ای در این مورد نداشتند: آنها با تروتسکی در تصور مشترک کم اهمیت دیدن استالین در مسائل تئوریک سهیم بودند. در بهترین حالت، سوسیالیسم در یک کشور میخ دیگری بود که برتابوت تروتسکیسم زده میشد. در بدترین حالت، یک سرگرمی شخصی بی ضرر استالین بود. هیچ توجه جدی به

آن مبذول نشد. این نظریه، در طرح قطعنامه‌ای که زینوویف در ژانویه: ۱۹۲۵ بمنظور محکوم‌کردن تروتسکی نوشت، منظورنگشت. استالین درسخنرانی کوتاهش به‌این مناسبت، آنرا مطرح نکرد؛ وهیچکس به‌این فکرنبودکه درمباحثات سخت سیاست ارضی که تمام زمستان جریان داشت به‌آن استناد کند. پدیدارشدن اولیه: تئوری سوسیالیسم دریک کشوردرمقاله: دسامبر ۱۹۲۴ با یک سکوت سه‌ماهه روبروشد، بنظرمیرسد که‌درطول اینمدت تئوری سوسیالیسم‌دریک کشور توسط رهبران ونویسندگان حزبی، ازجمله‌نویسنده: آن نادیده‌گرفته‌شده‌است[۶]. ولی بزودی این تئوری ازبحثهای جاری درمورد مناسبات اتحادشوروی با دنیای سرمایه‌داری یک کمک اتفاقی دریافت کرد. شکست کودتای انقلابی طرح ریزی شده: آلمان درپائیز ۱۹۲۳ به‌ارزیابی مجدد نیروهای مقاوم ذاتی سرمایه‌داری وفاصله: مناسبی که‌احتمالا باید قبل ازسرنگونی نهائی‌اش طرح شود، منجرشد. جلسه: کمیته: اجرائی کمینترن درمارس ۱۹۲۵ بسیارمشغول مساله: "تثبیت سرمایه‌داری" بود. تنها ازطریق قدرت افزایش یافته: شوروی امکان مواجهه‌با این مساله‌وجودداشت. بوخارین درسخنرانی که‌درا وائل آوریل ۱۹۲۵ برای کمیته: حزبی مسکو ایراد کرد، سخنرانی که‌بعدا بصورت یک جزوه: بچاپ رسید، این سئوال راطرح کردکه "تا چه‌حد این چرخش درپروسه: مبارزه‌برای تقویت دولت شوروی، دانش دولت شورائی را با ایده‌های تازه‌غنی میکند"؛ وجواب غیرتعهدآورا ونشان دادکه‌فرمولبندی استالین یک جریان فکری درذهن هوشمندوانديشمند بوخارین آغازکرده‌است.

> " آیا ما میتوانیم سوسیالیسم رادریک کشوربسازیم درحالیکه تا کنون هیچ پیروزی پرولتاریای اروپای غربی درکارنیست؟ وقتی ما کار روی این مساله‌را آغازکردیم بعدازکمی فکردرباره: آن، روشن شدکه‌خوداین مساله، آنچنانکه‌قبلا بنظرمیرسید، ساده‌نیست. ثابت شد که‌این مساله‌بسیارپیچیده‌تراز آنست که‌دربررسی اولیه‌بنظرمیرسید." [۷]

برچنین زمینه‌ای بود که‌این تئوری بعدا درهمان ماه، دربحثهای دفترسیاسی در آستانه: چهاردهمین کنفرانس حزب مطرح شد. این زمان آماده‌کردن قطعنامه‌ای بود که‌زینوویف قرار بود درمورد گزارش هیأت نمایندگی حزب درکمیته: اجرائی کمینترن به‌کنفرانس تقدیم کند. ابتکار آشکارا ازطرف استالین بود. ـ یا شاید از طرف بوخارین که‌به‌تحریک اوعمل میکرد. اگر "تثبیت سرمایه‌داری" به‌این معنا بود که رژیمهای سرمایه‌داری درکشورهای دیگر برای مدت‌کوتاهی تا حدودی به‌ثبات دست یافته‌بودند، بنابراین ـ وازآن مهمتر ـ رژیم اتحادشوروی نیز که‌گرچه‌هنوز به سوسیالیسم نرسیده‌بود اما با سرعت افزاینده‌ای بطرف سوسیالیسم پیش میرفت، به ثبات دست یافته‌بود. متمم تصدیق ثبات سرمایه‌داری، تصدیق امکان "سوسیالیسم در یک کشور" بود. چنین بحث شد که‌این باید درقطعنامه‌جای خودرا پیداکند.

شواهدنشان نمیدهدکه‌بحث دردفترسیاسی درموردا ین مساله‌بهیچوجه‌به‌آن حدتی بوده است که‌بعدا وانمود میشد. درهمان ایام کامنف برای کنگره: شوراهای استانی مسکو

به زبانی صحبت کردکه گرچه کلمه* "سوسیالیسم" را عنوان نمیکرد، اما اساسا مشابه* همان زبانی بودکه بعدا بوخارین آنرا بکار برد.

"بهتراست که با اعمال نیروی خودمان وکارخودمان نتایجی راکه لازم داریم بدست آوریم، نه با کمک سرمایه داران، بلکه با بهره گیری از نیروی خودمان، با درپیش گرفتن راه خودمان. بهتراست این راه را آهسته تر بپیماشیم، اما مطمئن تر خواهدبود؛ بهتراست بگذاریم روسیه آرامتر توسعه یابد، اما مال خودما باقی بماند، بجای آنکه سریعتر توسعه پیداکندوبیگانه بشود، خارجی بشود." [۸]

دراتهامات پیش ازکنگره* چهاردهم، ۸ ماه بعد، ادعاشد که کامنف و زینوویف "دردفتر سیاسی ازاین نظریه دفاع کرده اندکه ما نمیتوانیم برمشکلات داخلی مان بعلت عقب افتادگی تکنیکی واقتصادی، فائق آئیم، مگرآنکه انقلاب بین المللی ما را نجات دهد". درواقع بحث برسرامکان پروسه* ساختمان سوسیالیسم دراتحادشوروی، یا برسرعدم امکان تکمیل نهائی این پروسه درنگرفت (درموردهردونکته همه توافق داشتند) بلکه بحث درباره* این مساله بسیار درونی تر بودکه چرا دستیابی کامل به سوسیالیسم درغیاب انقلاب پرولتری درکشورهای دیگرغیرممکن اعلام شده بود. کامنف وزینوویف معتقد بودندکه این بعضا بعلت عقب افتادگی اقتصاد شوروی است؛ استالین وبوخارین تأکیدداشتند که این منحصرا بعلت تهدیدخارجی محیط سرمایه داری است. مساله به روشنی دردسامبر ۱۹۲۵ توسط بوخارین درچهاردهمین کنگره* حزب توضیح داده شد:

"درموردا ین مساله مجادله ای درجلسات دفترسیاسی درحدود زمان چهاردهمین کنفرانس حزب درگرفت... رفیق کامنف وبدنبال او رفیق زینوویف دراین جلسه براین موضع بودندکه ما قادرنیستیم ساختمان سوسیالیسم را بعلت عقب افتادگی تکنیکی مان کامل کنیم، دراین موردبودکه ما با آنها به مجادله پرداختیم، بخاطراین بودکه ما درگیربحث شدیم. ما با آنها توافق کردیم که تنها ضمانت درمقابل اشغال، درمقابل یک جنگ تازه، درمقابل اعاده [رژیم سابق] که توسط برنیزه های ارتش سرمایه داری تحمیل شده، یک انقلاب سوسیالیستی بین المللی است. اما ما با حرارت تمام، نظریه* طرح شده توسط آنها را منکرشدیم که ما بخاطرعقب افتادگی تکنیکی مان محکوم به فنا هستیم." [۹]

این تمایزی که بطورظریفی بافته شده بود بعدا نقطه* آغاز نتایج بسیار وسیعتری شد. اما ممکن است درآن لحظه* ناچیزوفاقدارزش مجادله بنظرمیآمد. طبق گفته* استالین "نظریه* زینوویف ازطرف دفترسیاسی ردشد" [۱۰]؛ وروشیلف، بطور خام‌تر ولی احتمالا دقیقتری اینطور گزارش کرد که "بعدازآنکه رفقا استالین وبوخارین صحبت کردند تصمیم باتفاق آراء بود" [۱۱]. رضایت آسان زینوویف ممکن است بخشی ازیک معامله*

ضمنی بوده باشد؛ معامله‌ای بازای جلب حمایت استالین درموردسایرمسائل؛ شاید هم این محتمل‌تر باشدکه زینوویف درمقابل سماجت‌های استالین سازشی که بنظر بی‌ضرر و یا شاید بی‌خاصیت میرسید، انجام داد. توافق شدکه "سوسیالیسم‌دریک کشور" درمتن قطعنامه گنجانده شود.

قطعنامه‌ای که درموردگزارش زینوویف، بدون بحث، توسط کنفرانس به تصویب رسید، به "ثبات" موجود دردنیای سرمایه‌داری می‌پرداخت. کمیته‌ٔ اجرائی کمینترن‌درجلسه‌ٔ اخیرش این نکته‌را برسمیت شناخته بودکه هیچ"شرایط بلافاصله‌ٔ انقلابی" درا روپا و بالطبع در هیچ جای دیگر وجودندارد. اما علاوه برثبات موقتی سرمایه‌داری، قطعنامه‌ٔ همین توجه‌را به‌ثبات متناظری جلب‌کرد که "رشدصنایع دولتی وتقویت عناصر سوسیالیستی اقتصاد درا تحاد جماهیرشوروی" تولیدکرده‌بود. آنگاه مقاله‌ٔ سال ۱۹۱۵ لنین درمورد پیروزی سوسیالیسم دریک کشور نقل شده‌بود. البته لنین عقیده‌داشت که "پیروزی نهائی سوسیالیسم، بمعنای ضمانت‌کامل درمقابل احیای مناسبات بورژوائی تنها دریک مقیاس جهانی امکانپذیراست". (این نکته‌ازطریق نقل قولهای مفصل نشان داده‌شد). اما یک نقل قول جدید، وتاحدودی مبهم‌دیگرپیدا شدتا به‌کشفیات تاکنونی استالین اضافه‌شود. لنین درسال ۱۹۲۱ دریادداشتهائی برای جزوه‌اش "در موردمالیات غذائی" که‌اکنون باعجله‌از زیرخاک بیرون کشیده میشدوبه‌چاپ میرسید، نوشته‌بود "۲۰ ـ ۱۰ سال مناسبات صحیح با دهقانان،وپیروزی درمقیاس جهانی تضمین میشود (حتی درصورت تاخیردرانقلابات پرولتری که‌درحال رشدند)".[12] بنظرمیرسید که این نقل قول،سوسیالیسم دریک کشوررا بخوبی باسنت سپ دریک خط قرارمیدهد. تمایز بین دوماتع موردادعا درمقابل پیروزی نهائی سوسیالیسم ـ عقب افتادگی تکنیکی کشور وتهدید جهان سرمایه‌داری ـ بطورغیرمستقیم ترسیم‌شده‌بود،وپریشانی ناشی ازاختلاف نظر را می‌پوشاند.[13] وقطعنامه‌اعلام‌میداشت که "بطورکلی پیروزی سوسیالیسم (نه‌به‌معنای پیروزی نهائی) بطورغیرمشروطی دریک کشورامکانپذیراست". قطعنامه هیچ علاقه‌ٔ خاصی را برنیانگیخت. توصیف استالین ازقطعنامه در۱۸ ماه‌بعد،بعنوان "یکی ازمهمترین اسنادحزب درتاریخ حزب ما"[14] حتما شرکت‌کنندگان درکنفرانس را متعجب کرده‌است. بهرو، این یک پیروزی قابل توجه،اگرچه‌درک نشده، برای استالین بود، اوبا دادن یک جای غیربرجسته‌به‌سوسیالیسم‌دریک کشور برای اولین بار در سخنرانی‌اش چندروزبعد ازکنفرانس دریک جلسه‌ٔ حزبی درمسکو،این پیروزی راجشن گرفت[15]. دراین زمان یک نقل قول دیگرپدیدارشده‌بود. لنین به‌کنگره‌ٔ سراسری شوراها دردسامبر ۱۹۲۰ گفته‌بود:

> "تنها وقتی کشور دارای الکتریسیته‌است، تنها زمانی که‌صنعت، کشاورزی وحمل ونقل برپایه‌های تکنیکی صنعت بزرگ مدرن قرار گرفته‌باشد، فقط درآن زمان مانهایتا پیروزخواهیم‌بود."[16]

این اولین باربودکه‌دکترین جدید باکشش به‌صنعتی کردن شدید همراه میشد.

تا ثیرا ولیه وفوری "سوسیالیسم دریک کشور"، وقتی برای نخستین باردرتا بستان ۱۹۲۵ تأثیرگذاری آن آغاز شد، افزوده° خیلی نوظهور ویا مهمی به‌دکترین حزب نبود، دکترینی که‌درمقابل "ثبات سرمایه‌داری" قرار میگرفت، وبطورمناسبی کارنپ را بسا تطبیق سیاست های حزب برشرایط ویژه° محیط روسیه به‌پیش میبرد. این دکترین با دزهر جدیدی علیه با مطلاح کم‌بها دادن تروتسکی به‌دهقانان دراختیار میگذاشت و نپ را بعنوان راه‌پیشروی بسوی سوسیالیسم دراقتصادی که‌اساسا دهقانی بود،نشان میداد. دراین تفسیرنپ شکل ویژه° روسی طرح بزرگ انقلابی بود. این،با دادن رنگ وبوی ملی به‌انقلاب ،به‌جلب بسیاری ازروس‌هائی که‌چه‌درداخل وچه‌درخارج، درابتدا انقلاب را بعنوان غیرروسی وضدملی ردکرده‌بودند،کمک کرده‌بود. سوسیالیسم‌دریک کشورجاذبه° بسیارعاطفی‌تری‌ازهمان نوع را دربرداشت. سوسیالیسم‌دریک کشور یک احساس‌گنگ غرورملی ومبهم پرستشی را بیدارکرد که‌موقتا بوسیله° جاذبه°بین المللی همه‌گیرانقلاب خاموش شده‌اما نابودنگشته‌بود. همچنانکه‌رژیم خودرادرداخل تثبیت میکردوسخنگوی منافع دولت روسیه‌درخارج میشد، این احساس با نیروی غیرقابل انتظاری دوباره‌زنده‌میشد،ویک قدرت استثنائی ونیروی حیاتی به‌دکترینی میداد که بنظرمیرسید تجسم آن است. این تصادفی نبودکه‌مقاله° استالین که‌این دکترین را طرح کرده‌بود با بحثی درمورد "ویژگی های" انقلاب اکتبرآغازشده‌بود. این گمراه کننده است که‌دراین شرایط ازشوونیسم یا حتی ناسیونالیسم،به‌معنای متعارف آن، سخن بگوئیم. این یک احساس غرور ازدستاوردهای انقلاب بود،اما همچنین غروراز این که‌این یک دستاورد روسی بود، اینکه‌روسیه‌اولین درعرصه‌ای بود که‌سایر با مطلاح کشورهای پیشرفته تاکنون موفق به‌پیروی نشده‌بودند. برای این غرور انقلابی ملی تازه‌پاگرفته،این اطمینان که‌روسیه دنیارانه‌تنها به‌انجام انقلاب سوسیالیستی، بلکه‌به‌ساختمان اقتصادسوسیالیستی رهنمون خواهدشد،بسیارخشنودکننده‌بود. کامنف درکنفرخواست علیه‌تروتسکیسم درنوامبر۱۹۲۵، شکایت کرده‌بودکه "تئوری انقلاب مداوم،دولت کارگری در روسیه‌را دروابستگی صرف وکامل به‌انقلاب پرولتری فوری در غرب قرارمیدهد."[۱۷] سوسیالیسم دریک کشور اعلامیه° استقلال ازغرب بود. "اروپا اهمیتی ندارد ـ ما خودمان کارمان را پیش خواهیم برد." توصیف دکترین جدید در یک نشریه° منشویکی منتشره دربرلین بود. سوسیالیسم دریک کشور نه یک تحلیل اقتصادی صرف بود و نه یک اعلام سیاست صرف. این تئوری،اعلام وفاداری به‌ظرفیت ها و سرنوشت مردم روسیه‌بود.

بنابراین تأکید اولیه° آن کسانی که‌این دکترین را تبلیغ میکردندوبا به‌آن خوش‌آمدمی‌گفتند، بنظرمیرسید که‌روی کلمات "دریک کشور" وبرجنبه° ملی آن بود. در ۱۹۲۱ نیازمبرم این بودکه‌دهقانان را با ساز شهائی که‌اورا تشویق به‌تولید غذا برای شهرها وکارخانه‌ها نمایدوکل اقتصاد را بحرکت بیاندازد،آرام نمود. جذابیت ملی نپ مربوط میشد به‌ایمان سنتی به‌دهقانان روسی وحتی اصل ونسب اسلاوفیل داشت. در

اولین نگاه بنظر میرسید که سوسیالیسم در یک کشور همان جذابیت و همان اصل ونسب را داشته باشد. این تئوری خلف مشروع نپ بود. براین مبنا بود که سوسیالیسم در یک کشور ازجانب اسنوووخوتسی[۱۸] و تعداد بیشمار روسهائی که بیرون صفوف بلشویسم قرار داشتند ولی نپ با رژیم آشتی شان داده بود با استقبال روبروشد. براین مبنا بود که زینوویف وتروتسکی به‌آن بعنوان تجسم "تنگ نظری ملی" و "مسیانیسم* ملی" حمله کردند. وقتی لنین نپ را ارائه داد، باردیگر دوشرط را برای موفقیت انقلاب سوسیالیستی درروسیه‌ٔ عقب مانده مطرح نمود ـ "پشتیبانی توسط انقلاب سوسیالیستی دریک یا چندکشور اصلی درزمان درست" و "سازش بین پرولتاریا ... واکثریت جمعیت دهقان". لنین نمیتوانست بین این دو شرط یکی را انتخاب کند و انتخاب هم نکرد: درنظر او هردو اساسی بودند. تاریخ، اکنون انتخاب یکی از آنها را از طریق به‌تاخیر انداختن "انقلاب سوسیالیستی دریک یا چندکشور اصلی" بمدت نامحدود، ضروری ساخته بود. سوسیالیسم دریک کشور که اعلام آن همزمان شد با تشدید قابل توجه نزدیک شدن به‌دهقانان درسیاست شوروی، بنظر میرسید که مظهر پذیرش صریح این انتخاب بود. این، وابستگی به‌انقلاب سوسیالیستی درسایرکشورها را ردمیکرد. به‌همین اعتبار وابستگی به‌سازش موجود با دهقان را می‌پذیرفت.

این ظاهرمساله، مثل بسیاری چیزهای دیگردرتاریخ این دوران روسیه ثابت شد که موهوم است. درست است که سوسیالیسم دریک کشور پاسخی بود به‌دوراهی انتخابی که لنین حاضرنشد با آن روبروشود. درست است که سوسیالیسم دریک کشور باردوابستگی به‌سایرکشورها آغازشد. اما این امر متضمن قبول انتخاب آلترناتیو وابستگی به دهقان نبود. اهمیت غایی سوسیالیسم دریک کشور دراین بودکه ضرورت هریک از شرایطی راکه درزمان معرفی نپ لنین طرح کرده‌بود (با ملاحظات ظاهری درباره‌ٔ پیروزی "نهائی")، انکارمیکرد وبنابراین بهیچوجه وارث نپ نبود وجسورانه پیش شرط های پایه‌ای اش را رها نمود. سوسیالیسم دریک کشور، نیات اولیه‌ٔ مبلغ آن وتاثیرات اولیه‌ٔ آن هرچه‌بود، درسالهای بعداز ۱۹۲۵ معنای مخالف نپ را بخود گرفت. وایسن غیرمنطقی نبود؛ چراکه این بهبودی ونیروی رشدیابنده‌ٔ اقتصاد شوروی دراواسط سالهای ۱۹۲۰ بود که راه‌را برای لغو نپ وبرای سوسیالیسم دریک کشور هردو نشان داد. آنچه‌که اکنون حساس ومهم بود نه‌آرام کردن دهقانان، بلکه کشش برای صنعتی کردن بود. آنچه‌که اکنون باید "دریک کشور" متحقق میشد، نه‌سوسیالیسم دهقانی سنت قدیمی روسیه، بلکه‌سوسیالیسم صنعتی مارکس بود. توسل به‌احساسات ملی، توسل به‌روسیه‌ٔ گذشته نبود، بلکه‌به‌یک موجودیت جدیدبودکه‌دنیای جدیدی را برمبنای منابع خودش بوجودمیآورد. خودکفائی نه‌بعنوان هدف، بلکه‌بعنوان یک وسیله‌ٔ ضروری اعلام شد. این توسل به‌احساسات ملی، اگرچه‌از یک جنبه‌ٔ ملی (وبالقوه‌ضدمارکسیستی) بود

---

* ـ اعتقاد به ظهورمسیح، منتظر ظهوربودن

ولی از جنبه‌ٔ دیگر مارکسیستی بشمار میرفت . سوسیالیسم در یک کشور ممکن بود مانند ملی کردن انقلاب بنظر رسد ؛ اما در عین حال تداوم آن بود . اتحاد شوروی می‌بایست از طریق پروسه‌ٔ صنعتی کردن، انقلاب سوسیالیستی را به ثمر برساند ،وخود را یک قدرت عظیم ومستقل سازد . سوسیالیسم در یک کشور سنتز وفاداری سوسیالیستی وملی بود . نقطه‌ای بود که سرنوشت روسیه ومارکسیسم در آن دست بدست هم دادند . به همین اعتبار یک رویداد برجسته در تاریخ روسیه است . تا آن زمان توسعه‌ٔ اقتصادی روسیه وغربی کردن روسیه دو جزء لازم از یک پروسه بودند . بعد از ۱۹۲۵ اینها از هم جدا شدند . صنعتی کردن مستقل از غرب ودر صورت لزوم علیه غرب پیش برده میشد . این اتکاء بخود بود که صنعتی کردن در دوره‌ٔ استالین را از صنعتی کردن در دوره‌ٔ ویتبه[19] متمایز میکرد .

یک تناقض عجیب این بود که دکترین سوسیالیسم در یک کشور که در اصل بعنوان سلاحی علیه تروتسکی طرح ریزی شده بود ،با همیت تدریجی خود را در شرایط کاملا متفاوتی کسب کرد ،وبعنوان پیشتاز سیاستهای کاملا متفاوتی مورد استفاده قرار گرفت ، از جمله سیاستهائی که خود تروتسکی بسیار علاقمند به تبلیغ آنها بود . بنظر میرسید که سوسیالیسم در یک کشور محور تمام مجادلات اقتصادی،سیاسی وعقیدتی بود که در پائیز ۱۹۲۵ پیش آمد . سوسیالیسم در یک کشور بخوبی در بحث مربوط به غلبت غالب اقتصاد شوروی جا گرفت ؛ تئوری که عقیده داشت سوسیالیسم در یک کشور شکلی از سرمایه‌داری دولتی است ، درست نفی اعتقاد به امکان ناپذیری ساختمان سوسیالیسم در شرایط موجود بود . سوسیالیسم در یک کشور بخوبی در جدال مربوط به ماهیت نپ جای میگرفت : اگر نپ صرفا یک عقب نشینی بود ، پس اتحاد شوروی از سوسیالیسم دور میشد ،ونتیجه‌ٔ تبعی آن بروشنی این بود که سوسیالیسم در یک کشور یک افسانه است . سوسیالیسم در یک کشور بخوبی در مجادله‌ٔ بین مکتب "صنعتی" که میخواست از طریق صنعتی کردن سریع اتحاد شوروی را یک موجودیت اقتصادی خودکفا سازد ومکتب "کشاورزی" که مبلغ توسعه‌ٔ صادرات کشاورزی برای تأمین ملزومات صنعتی از خارج بود ،جای میگرفت . این دومی آشکارا سوسیالیسم در یک کشور را رد میکرد وآینده را در تمدید نامحدود وابستگی شوروی به کشورهای خارجی میدید . این مسائل به دکترینی که در ابتدا بنظر مجرد و اسکولاستیک میامد ، موضوعیت روز میداد . سوسیالیسم در یک کشور ناگهان بعنوان شاه‌کلیدی ظاهر شد که هر دری را باز میکرد وبعنوان سنگ محکی بخدمت گرفته شد که هر مساله‌ای توسط آن میتوانست ارزیابی شود و روشن گردد .

اما بالاتر از همه سوسیالیسم در یک کشور تجسم ضمنی ـ وبعدا صریح ـ این ادعا بود که تنها استالین به حزب وبه کشور یک سیاست مثبت وسازنده ارائه داده است ،درحالیکه مخالفین او چیزی جز نفی وشکاکیت نداشتند که ارائه دهند ،وپیشنها دمیکردند که دست به سینه در انتظار چیزی که در جای دیگر باید اتفاق میافتاد صبر شود . چنین به نظر میرسید که از لحاظ تئوریک تفاوت بین دو دیدگاه ،تقریبا زیر و زبر مباحثه ناپدید

شده‌است . طرفداران سوسیالیسم دریک کشوردراین مرحله‌جرأت این ادعا راندا شتندکه ساختمان سوسیالیسم دریک کشورعقب مانده ومنزوی میتواندبطورکامل بدست‌آید ، اما برپروسه‌ٔ ساختن تاکید میگذاردند . مخالفین آن منکرنمیشدندکه‌برخی پیشرفت هـــا ممکن است ، اما برخصلت غیرقطعی اقدام وبرامکان‌ناپذیری تکمیل آن تاکید میورزیدند . ازنظرروانی تفاوت بسیاربزرگ بود . مخالفین سوسیالیسم‌دریک کشور خودرا درمظان این اتهام قرارمیدادندکه‌بطورضمنی میگویند خودانقلاب عملی اشتباه‌ویا زودرس بوده‌است ،چراکـــه اکنون غیرممکن است اهدافی راکه‌بخاطرآن انقلاب شده‌بود عملی ساخت ؛ واین اتهام خاطرات لمنتی نه‌فقط مخالفت"اعتصاب شکنانه" زینوویف وکامنف درمقابل لنیـــن در اکتبـــر ۱۹۱۷ و نوسانات حزب درمقابل تزهای آوریل ۶ ماه قبل ازآن ، بلکـــه نظریه‌ٔ منشویسم که‌روسیه‌ٔ عقب مانده‌هنوزبرای یک انقلاب سوسیالیستی آمـــاده نبود رانیززنده‌میکرد .

یا ازسوی دیگر ،مخالفین سوسیالیسم دریک‌کشوردرمظان اتهام آوانتوریســـم عجولانه برای تسریع انقلاب درسایر کشورها بهرقیمت قرارمیگرفتند ـ آنروی سکه‌ٔ ناامیدی وبی‌ایمانی.اعلام شد که‌این جوهر" انقلاب مداوم" تروتسکی است که‌لنین هـــم آنرا محکوم کرده‌بود . آسان بود که‌برمبنای دکترین جدید ،استالین رابعنوان مفسر واقعی بلشویسم ولنینیسم ومخالفین اورابعنوان وارثین کسانی که‌درمقابل لنیسن مقاومت‌کرده وکیش بلشویسم رادرگذشته منکرشده‌بودند ترسیم نمود . استالین‌ندانسته برای خود یک ابزار بسیارقدرتمند ساخته‌بود . همینکه این ابزار ساخته‌وپرداخته شد ، اوسریعا قدرتش راکشف‌کرد وآنرا استادانه‌وبیرحمانه بکار گـرفـت .

توضیحـــات :

۱ ـ لئون تروتسکی،انقلاب مداوم (برلین،۱۹۳۰) ،صفحه‌ٔ ۱۶۸ . [متن روسی]

۲ ـ تروتسکی درنامه‌ٔ مورخ ۱۵ ژانویه‌ٔ ۱۹۲۵ خود به‌کمیته مرکزی حزب چنین نوشـــت که"فرمول انقلاب مداوم،کاملا به‌گذشته‌تعلق دارد" واینکه‌هرگاه‌ودرشرایـــط کنونی به‌آن اشاره‌کرده‌است ،این "رجعتی به‌گذشته‌بوده‌ودرعرصه‌ٔ مسائل سیاسی کنونی نبوده‌است ".

۳ ـ استالین، کلیات آثار،جلد ۶، صفحه‌ٔ ۳۴۹، [متن روسی]

۴ ـ همانجا ، جلد ۶، صفحات ۳۰۱ ـ ۳۵۸

۵ ـ سه‌بخشی که‌استالین ازلنین نقل کرده درکلیات آثارلنین [متن روسی] جلد ۱۸ صفحات ۲۳۳ ـــ ۲۳۲ وجلد ۲۷ صفحات ۳۶۶و ۳۹۲ است . این مساله‌که‌آیا نسبت دادن تفسیراستالین باین گفته‌ها ،امرمجازیست ،شایدمساله‌ای آکادمیک باشد ،آن‌بخش

ازمقاله سال ۱۹۱۵، که عبارت معروف ازآن برگرفته شده بود، اساسا به تسخیر قدرت مربوط میشود ونه به ساختمان اقتصاد سوسیالیستی؛ وهمچنین نمیتوان نشان داد که لنین اصولا روسیه را مدنظرداشته است. ازمفاد مقاله چنین برمیآید که لنین کوشیده است استدلال احتمالی، بطورمثال، کارگران آلمانی را مبنی براینکه آنها نمیتوانند انقلابی را درآلمان آغازکنند چون نمیتوان روی کارگران فرانسه برای قیام همزمان حساب کرد، پاسخ گوید. زینوویف بعدها باعدم تمایل آشکار به تصدیق اینکه این گفته به روسیه مربوط نمیشود، خودرا ازامکان استدلال محروم کرد. (گ. زینوویف، "لنینیسم"، ۱۹۲۵، چاپ روسی صفحات ۲۹۸ ـ ۲۹۷)؛ اما کامنف قویا استدلال کرد که این گفته به اروپای غربی وفقط به اروپای غربی مربوط میشود (پانزدهمین کنفرانس سراسری حزب کمونیست، ۱۹۲۷، صفحه* ۲۷۵)، درنظرتروتسکی این گفته* لنین "وارونه شده وبشیوه* بیسوادانه‌ای تفسیرشده بود" (لئون تروتسکی، انقلاب مداوم [برلین ۱۹۳۰]، صفحه* ۱۲۵). دوگفته* دیگردرنظر اول متقاعدکننده‌تر بنظرمیرسید: اما لنین درسال ۱۹۱۸ استراتژی بلشویکی را چنین تصویرکرده بود "انجام حداکثرآنچه دریک کشورانجام شدنی است، بمنظور رشد، تشویق وحمایت ازانقلاب درتمام کشورها" (لنین، کلیات آثار، جلد ۲۲، صفحه* ۳۸۵؛ مضمون این گفته، چه درمتن اصلی وچه درنقل قول استالین ازآن، درمارس ۱۹۲۳، کلیات آثار استالین، جلد ۵، صفحه* ۱۷۹، قویا براهداف بین المللی بلشویسم تاکیددارد). اما حدس زدن نظرلنین درشرایط احتمالی که دردوران زندگی خودش پیش نیامده بود، امر بیهوده‌ایست.

۶ ـ مجموعه آثار استالین شامل یک نامه* کوتاه مورخ ۲۵ ژانویه* ۱۹۲۵ به یک مکاتبه‌کننده* بی‌نام است. این نامه این تئوری را توضیح میدهدوازآن دفاع میکند (مجموعه آثار [بزبان روسی]، جلد ۸ صفحات ۱۸ ـ ۱۶)؛ اما نامه برای اولین بار در ۱۹۴۷ منتشر شد.

۷ ـ ن. بوخارین، Tekushchi Moment I Onsovg Nashei Politiki، (۱۹۲۵) صفحات ۹ ـ ۷؛ اشاره‌ای دریکی ازمقالات [نشریه] اقتصاد سوسیالیستی، شماره ۳، ۱۹۲۵، صفحه* ۶ (منتشره درمه ۱۹۲۵) به "سئوالی که بوخارین درباره* امکان ساختمان سوسیالیسم درفقط یک کشور طرح کرد" نشان میدهدکه این مساله هنوز ناآشنا بود ومشخصا به استالین منسوب نمیشد.

۸ ـ ل. کامنف، Stat'i I Rechi، جلد ۲ (۱۹۲۷)، صفحه* ۱۴۱

۹ ـ چهاردهمین کنگره* سراسری حزب کمونیست (بلشویک) (۱۹۲۶)، صفحات ۱۳۹ ـ ۱۳۵

۱۰ ـ استالین، مجموعه آثار، جلد ۸، صفحه* ۷۳

۱۱ ـ چهاردهمین کنگره* سراسری حزب کمونیست (بلشویک) (۱۹۲۶)، صفحات ۲۹۸ ـ ۲۹۷
این استنباط که مساله درآوریل ۱۹۲۵ دردفترسیاسی بطورجدی موردمجادله قرار نگرفته بود، بوسیله* گفته‌های بوخارین ومولوتف درکنگره* چهاردهم تائید میشود؛

وقتی کا منف قطعنا مه* آوریل را یک "سازش" نا مید ،بوخارین در رد آن گفت" ما تازه امروز ا ین را می شنویم" ومولوتف گفت که "تا دیروز کامنف وزینوویف درهیچ کجا مخا لفتشا ن را با قطعنا مه ا برا ز ندا شته بودند". تومسکی نیز به مجا دله بصورتی کا ملا ا تفا قی، ا شا ره کرد.

۱۲ــ لنین،کلیا ت آثا ر [متن روسی] جلد ۱۵ ،صفحه* ۳۱۳؛ ا ین یا ددا شتها برای ا ولین با ردر"بلشویک"،شماره ۷ ،۱۵ آوریل ۱۹۲۵، صفحات ۸۰ ــ ۷۲ ودر ،Leninskii Sbornik (۱۹۲۵) صفحا ت ۳۷۸ ــ ۳۷۱ بچا پ رسید.

۱۳ــ توضیح زینوویف درا ین موردد رگزا رش ا و به کنفرا نس بطور ویژه ا ی مبهم ومغشوش بود؛ "با وجود تما م عقب ا فتا دگی تکنیکی کشورما ن،ما میتوا نیم وبا ید به سا ختما ن سوسیا لیسم ا دا مه دهیم ،ما میتوا نیم سوسیا لیسم را علیرغم درجه* دیرکرد ا نقلاب جها نی،بسا زیم وخوا هیم سا خت . ما به روشنی گفته ا یم که پیروزی نها ئی درعرصه* بین المللی ا ست ، ا ما درجه* دیرکرد ا نقلاب نه خود پیروزی،بلکه لحظه* تحقق آنرا به عقب میا ندا زد".

۱۴ــ ا ستا لین،کلیا ت آثا ر ،جلد ۸، صفحه* ۲۶۶

۱۵ــ هما نجا ، جلد ۷، صفحات ۱۲۱ ــ ۱۰۹

۱۶ــ لنین، کلیا ت آثا ر (روسی) ،جلد ۲۶، صفحه* ۲۲۹

۱۷ــ ل . کا منف ،Stat'i I Rechi (۱۹۲۵)، صفحه* ۲۲۹

۱۸ــ بطورمثا ل،اوستریا لوف دریک مقا له درنوا مبر ۱۹۲۵ بعنوا ن "ملی کردن ا کتبر" از آن ا ستقبا ل کرد.

۱۹ــ (S.U.Witte) کنت س.یو. ویته، دردهه* آخرقرن نوزده وزیرما لی دولت تزا ری و مجری طرحهای صنعتی ومالی دولتی بود که سرما یه دا ری را درروسیه بسیا ر رشد دا د. (توضیح ا زمترجم) .

مختصری درباره

اپوزیسیون درونی حزب بلشویک در دهه بیست

غلام کشاورز

هدف این معرفی مختصر بیان تاریخچه* تحلیلی وبررسی علل پیدایش وشکست اپوزیسیون درونی حزب کمونیست شوروی در دهه* ۲۰ نیست . این امر احتیاج به بررسی ومطالعه* همه جانبه تر ودقیقتر اوضاعی دارد که این حزب در دوره* فوق، وپس از تثبیت نسبی قدرت سیاسی در دست بخش آگاه ،پیشرو ومتشکل طبقه* کارگر ،در مواجهه با آن ودر تلاش برای ارائه* راه حلی در قبال آن ودر جهت پیشروی به سوی سوسیالیسم، عملا دچار انشعاب گردید وبا درهم شکستن وغلبه بر جناح چپ خود ودر پیش گرفتن سیاستها وپراتیکی غیرپرولتری وبورژوائی راه مرمت سرمایه داری در حال تلاشی روسیه ورشد و تحکیم سرمایه داری انحصاری دولتی را در پیش گرفت .

به اعتقاد من تاریخ شکست اپوزیسیون چپ (از اپوزیسیون چپ به مفهوم عمومی تر وگسترده تر از بخش معینی از این جریان که از سال ۲۵ ـ ۱۹۲۳ تحت نام "اپوزیسیون چپ" فعالیت میکرد ، صحبت میکنم) ودرهم شکستن سیاسی وفیزیکی آن در روسیه ودر عرصه* بین المللی، امری که از ۱۹۲۷ با اخراج رهبران وکادرهای اپوزیسیون از حزب کمونیست شوروی واحزاب وابسته به کمینترن شروع وبا محاکمه واعدام آنها در دهه* ۳۰ بپایان رسید ،با تاریخ شکست قطعی ونهائی طبقه* کارگر وبلشویسم در انقلاب اکتبر وغلبه* بورژوازی بر این انقلاب ودستآوردهای آن بشدت گره خورده است .

هر بررسی وتحلیل انتقادی ـ مارکسیستی این دوره وتلاش برای جمعبندی از درسهای انقلاب اکتبر ،بنابراین باید نظر به بررسی وشناخت آن نقطه ضعفها ، اشکالات وانحرافات سیاسی وتاکتیکی ونظری اپوزیسیون باشد که این جریان را از ارائه* آلترناتیو منسجم تاکتیکی ،برنامه ای واستراتژیک در قبال جناح راست وغالب بر حزب کمونیست شوروی ، از نیمه* دوم دهه* ۲۰، محروم ساخت . امروز وپس از نیم قرن از گذشت این وقایع دیگر ابدا مشکل نیست که ماهیت سراپا غیرپرولتری وبورژوائی سیاستها وپراتیکی را که حزب کمونیست شوروی از دهه* ۳۰ تاکنون در پیش گرفته ودر رأس یکی از ردوگاههای امپریالیستی جهان قرار گرفته است تشخیص داد . حتی درکنار هم قرار دادن مجموعه وقایعی که از آن تاریخ تاکنون در حیطه* نفوذ وعمل این حزب واقع شده اند به تنهائی وبی آنکه نیازی به تحلیل عمیقتر باشد این ادعا را ثابت میکنند . اما هرچه اطلاعات و شناخت در مورد جریانی که با درهم شکستن جناح چپ حزب کمونیست شوروی از دهه* ۳۰ تاکنون رهبری بلامنازع این حزب را در دست داشته ، هم به اعتبار پراتیک تاکنونی اش

وهم با مشاهده ومطالعه‌ سیاستها ونظرات این جریان درهمه‌ زمینه‌ها ،برای همگان ممکن است وشعبه‌های رسمی ودولتی انستیتوهای "مارکسیسم ـ لنینیسم" دسترسی همگان را به اسناد ومدارک کافی در این زمینه ممکن ساخته است، بهمان اندازه‌شناخت واطلاعات در موردجناح مغلوب ودرهم‌شکسته‌شده ،درموردنظرات وسیاستها وآلترناتیوهایش، بهمان درجه‌ای که‌وجودداشتند ،کم ،سطحی ومغشوش است . این بیش ازهمه "مدیون" کوهی از تحریفات، لجن‌پراکنی‌ها وسانسور واختناقی است که‌کارگردانان همان انستیتوهای دولتی،دراین زمینه بکاربرده‌ومیبرند .

ازدوره‌ غلبه‌ جریان راست وبورژوائی برحزب کمونیست شوروی ودرهم‌شکسته‌شدن جناح چپ مارکسیستی ولنینی این حزب چه‌درروسیه وچه‌درعرصه‌ بین المللی،تاکنون هیچ جریانی نبوده‌است که‌ضمن برافراشتن پرچم‌فروافتاده‌ کمونیسم ،به‌آخرین نبرد رفقای ما ،به‌اساسی‌ترین‌نقطه‌ضعف‌ها وانحرافات آنان وبه‌آنچه‌که‌باید انجام‌میدادند تا ازشکست جلوگیری میشدوانقلاب اکتبرسربپیروزمندخودبه‌سمت تحقق کامل دیکتاتوری پرولتاریا ،برقراری قوانین سوسیالیستی وحرکت درجهت نابودی جهانی سرمایه‌داری و رسیدن به‌کمونیسم ،دست‌دردست‌پرولتاریای جهانی،را می‌پیمود، بیاندیشد واین‌مهم را تجزیه‌وتحلیل کندودرسهائی که‌برای ادامه‌ مسارش عظیم‌به‌جلو لازم وحیاتی هستند را ازآنها استخراج کند .

دریک خلاء نظری وایدئولوژیک ۵۰ ساله‌ودرشرایطی که‌دشمن پیروزمند تمامی ابزارها وامکانات را دردست‌داشته‌است، جنبش کارگری وکمونیستی ایران خیلی کم از جناح چپ حزب کمونیست شوروی وچگونگی شکل‌گیری آن میداند. جنبشی که‌با "تاریخ معاصر" وبا پراتیک "سالم" حزب توده‌آموزش دیده‌است .

بنابراین باید پوزیسیون چپ را بیشترشناخت وبه‌این منظور من اشاره‌وار،برای آشنائی با زمینه‌های بروزآن،کمی به‌عقب، به‌دوره‌ پیش ازانقلاب اکتبربرمی‌گردم .

* * *

تمام تاریخ حزب بلشویک تاقبل ازپایان دهه‌ ۲۰، که‌نقطه‌پایان نهائی بر حیات وبازمانده‌های آنچه‌ازحزب کمونیست شوروی باقیمانده‌بود ،گذاشته‌میشود ، تاریخ مبارزه‌ نظری وایدئولوژیک بین گرایشات وخط ومشی‌های مختلف درون جنبش کارگری روسیه‌بوده‌است .

اولین گرایش سیاسی که حزب بلشویک پس ازپیروزی انقلاب با آن مواجه بود، جریان موسوم به "کمونیسم چپ" است‌که مهمترین موضعگیری سیاسی آن مخالفت با سیاست‌صلح با آلمان بود. این جریان همچنین خواهان "سوسیالیستی کردن" فوری اقتصاد بود. این جریان شروع به انتشار نشریه‌ "کمونیست" صمیما بدوکسانی چون بوخارین واوسینسکی وعده‌ای‌دیگر (که‌بعدا کاملا در دو خط مقابل

هم‌فرا رمیگیرند) در این نشریه مینوشتند .

کنگره° هفتم حزب بلشویک در ۱۹۱۸، خط مشی این جریان را نقدوردمیکندوازسیاست های لنین درمقابل پشتیبانی میکند .

" کمونیسم‌چپ" که عمدتا درمراکزصنعتی روسیه‌ومهمترازهمه‌درمسکو ، پتروگراد و اورال دارای نفوذ وپایه‌بود ،درا واخر ۱۹۱۸ ، تقریبا دیگربمثابه° یک جریان متشکل وجود ندارد .

چه‌درنتیجه° مبارزات ایدئولوژیکی،چه‌درجریان عمل واثبات درستی تاکتیک های لنینی درموردقضیه° صلح با آلمان وچه‌درنتیجه° شروع جنگ داخلی ومداخله امپریالیستی علیه‌قدرت شورا ها ، که‌توجه‌تمامی انقلابیون،کمونیستها وکارگران آگاه‌را بخود معطوف ساخت ، دیگرجریان "کمونیسم چپ" به‌شکل سابق باقی نماند . اعضای آن درمقام‌های حزبی خوددرصفوف حزب بلشویک به‌فعالیت ادامه‌دادندوحتی دررهبری حزب هم وارد و ابقاء شدند .

لنین نتایج مبارزات نظری وایدئولوژیکی درون حزب پس‌ازپایان بحران مربوط به‌پیدایش" کمونیسم‌چپ" را چنین جمعبندی میکند :

"مبارزه‌ای که‌طی یکسال گذشته‌درحزب بوجودآمد ،بسیار باروربوده‌است . این مبارزه‌برخوردهای متعدد وجدی را موجب شدوبدون چنین چیزی اصلا مبارزه‌وجود ندارد" .

(لنین،به‌نقل ازشارل‌بتلهایم ،مبارزه° طبقاتی درشوروی ،جلد ۱،صفحه ۴۶۷)

جریان کمونیسم چپ طیف وسیع وناهمگونی ازگرایشات درون حزب بلشویک را دربر میگرفت، ازبوخارین تا اوسینکی وعده‌ای ازفعالین ورهبران آتی اپوزیسیون کارگری هریک تا حدودی ودرسطوحی دراین طیف جا میگرفت ونظرلنین به‌سختی وباکندی توانست درمقابل آن اکثریت را بدست آورد .

جریان مهم‌دیگر ،جریانی است که‌علیرغم‌نداشتن وحدت سیاسی ـ تشکیلاتی میتوان آنرا جریان هوادار "دمکراسی کارگری" توصیف کرد . گروههای اصلی این جریان عبارتنداز : " گروه‌کارگری" ،"حقیقت کارگری" ، "گروه‌سانترالیسم‌دمکراتیک" ومهمترازهمه " اپوزیسیون کارگری" .

وجه‌اشتراک این گروهها تأکیدبرنقش بیشترطبقه° کارگرودخالت مستقیم‌کارگران در اداره° امورا قتصادی،اداره° اموردولتی،وزندگی حزبی است . همه° آنها از بوروکراتیزه‌شدن حزب ودولت وسانترالیزه‌شدن اداره° اقتصاد انتقادشدید دارند .

فعالیت این گروهها پیش ازدهه° ۲۰ آغازشدوبه‌استثناء "اپوزیسیون کارگری" تا اوایل دهه° ۲۰ ادامه‌یافت . "گروه‌کارگری" در۱۹۲۲ رسما مخالف رهبری سه‌گانه° استالین ـ زینوویف ـ کامنف شد و پس‌ازآن نقش قابل توجه‌دیگری ایفاء نکرد . "حقیقت کارگری" درسال ۱۹۲۳ حزب بلشویک را حزبی بورژوائی شده‌توصیف کرد و خواهان تشکیل یک حزب جدیدپرولتری گردید ومتعاقبا سرکوب شد . "سانترالیسم

دمکراتیک" ازدوگروه قبلی وزن واهمیت بیشتری داشت ودر رهبری آن بلشویک های با سابقه ومشهورتری فعالیت میکردند. این جریان هم درسال ۱۹۲۷ معتقدبودکه حزب و دولت شوروی از سیاست پرولتاریائی کاملا منحرف گردیده وبورژوازی آنها را به ابزار پیشبرد سیاست خود مبدل ساخته است.

برهمین اساس این گروه علیرغم نزدیکی اش به "اپوزیسیون چپ" و "اپوزیسیون متحد" هیچگاه با آنها یکی نشد. درسال ۱۹۲۷ همراه با اخراج رهبران واعضای اپوزیسیون چپ از حزب بلشویک، گروه "سانترالیسم دمکراتیک" ورهبران آن بمثابه° "نیروئی ضدانقلابی" معرفی شدند. اعضای آن ازحزب اخراج ورهبران وفعالین آن تبعیدشدند.

"اپوزیسیون کارگری" ازنظرتعداد عضوودامنه° فعالیت مهمترین تشکل جریان فوق بود. اوج فعالیت آن دردوره° بین کنگره ۹ و ۱۰ حزب بلشویک بود. درکنگره° دهم محور مباحث کنگره درارتباط با مسائل درون حزبی متوجه° این گروه بودوکنگره قطعنامه ای را تصویب کردکه "اپوزیسیون کارگری" را جریانی منشویکی-خرده بورژوائی درجنبش کارگری ارزیابی کرده وآنرا محکوم مینمود. کنگره همچنین تصویب کرد که عضویت وفعالیت در "اپوزیسیون کارگری" مغایر عضویت درحزب بلشویک است و عملا "اپوزیسیون کارگری" را منحل کرد. حتی برخی ازرهبران وفعالین "اپوزیسیون کارگری" خودبه این قطعنامه ومصوبات کنگره° دهم درمحکومیت "اپوزیسیون کارگری" رای مثبت دادند.

پس ازآن تاریخ عملا "اپوزیسیون کارگری" فعالیت قابل توجهی نداشت ومتعاقبا فعالین ورهبران آن درتشکیل جریانات بعدی اپوزیسیون چپ فعالیت میکردند.

درکنگره° هشتم در ۱۹۱۹، گرچه عده ای از "سانترالیست دمکراتیک" ها وبلشویک های قدیمی ازجمله اسمیرنوف، اوسینسکی وساپرونوف، پیشنهادات ومواضعی ازقبیل: ضرورت واردکردن تعداد بیشتری کارگربه کمیته مرکزی برای "پرولتری کردن" این کمیته، آزادی عمل بیشترشوراها، مدیریت دستجمعی و... را عنوان میکنند (کنگره البته اکثرا این پیشنهادات را رسما وتقریبا همه° آنها را عملا رد میکند) اما هنوز اختلاف نظرات بشکل جریانات معین ومشخص درمقابل همدیگردرنیامده اند، اما پس از کنگره نهم وقبل ازکنگره دهم حزب، درفاصله اواخر ۱۹۱۹ تا اواخر ۱۹۲۰، نظرات قبلی درجهت متقابل همدیگرانکشاف یافته و "اپوزیسیون کارگری" درمقابل دیدگاه عملا غالب برحزب کمونیست شوروی وآنچه که درآن دوره° پراتیک میشد، شکل میگیرد. در مقابل "اپوزیسیون کارگری" ودر رابس همه این باربوخارین وتروتسکی قرار دارند.

اینان با اتکاء° براین فرضیه که چون دولت شوروی دولتی کارگری است (زیرا این دولت توسط حزب بلشویک تشکیل شده ورهبری میشود) پس این دولت میتواند وباید تمامی دیگراشکال تشکل طبقه° کارگررا تحت رهبری وادار ه° تشکیلاتی خود درآورد وآنها را بخود منضم سازد. عملا هیچگونه جایگاهی نه برای اتحادیه ها وسندیکاها ونه برای شوراهای کارگری درنظرنمیگرفتند. بوخارین ازاصطلاح "دیکتاتوری نظامی پرولتاریا" وتروتسکی ازضرورت نظامی کردن محیط کاروسندیکاها صحبت میکنند.

درحزب بلشویک مبارزه‌ٔ حادوگسترده‌ای حول این مسائل درمیگیرد. کنگره‌ٔ نهم حزب بلشویک نظرات تروتسکی وبوخارین را ردمیکندوحتی درمقابل برخی پیشنهادات و قطعنامه‌های اپوزیسیون کارگری موضعی سمپاتیک وتائیدآمیزمیگیرد. این کنگره تصویب میکندکه‌کمیسیون کنترل برای پی‌جوئی موارد اعمال قهرعلیه‌کارگران تشکیل گردد.

اما پس ازکنگره‌ٔ نهم تروتسکی وبوخارین که‌ازپشتیبانی قابل ملاحظه‌ای‌درکمیته مرکزی ودرمیان کادرهای بالای حزبی برخوردارهستند،به‌پیشبرد وتبلیغ نظرات خود ادامه‌میدهند. درمقابل آنها علاوه‌بر"اپوزیسیون کارگری" لنین قراردارکه‌با این نظرات ازپایه‌اختلاف دارد. لنین نظرات تروتسکی و بوخارین را انتزاعی، ذهنی و نادرست میخواند. دریکی ازمهمترین پلمیک های خوددراین رابطه تحت نام"وضعیت کنونی،مساله‌ٔ اتحادیه‌ها واشتباهات تروتسکی" لنین ازجمله مینویسد:

> "رفیق تروتسکی صحبت ازیک"دولت کارگری" میکند. من میخواهم بگویم که‌این یک صحبت انتزاعی است. کاملا قابل فهم است که‌چرا ما در۱۹۱۷ راجع به‌دولت کارگری صحبت میکردیم اما امروزاین اشتباه است که‌بگوئیم:"چون امروزدولت ما یک دولت کارگری بدون حضورعناصربورژوازی است پس علیه‌چه‌کسی وبه‌چه منظورطبقه‌ٔ کارگربایدازخودش دفاع کند؟" تمام‌مسئله همین است که‌این یک دولت کاملا کارگری نیست. این بزرگترین اشتباه رفیق تروتسکی است."

(لنین،مجموعه‌آثاربه‌انگلیسی،جلد۳۳، مطالعه‌ٔ هردومقاله‌ٔ مفصل لنین تحت عنوان فوق ونیزتحت عنوان "بازهم درباره‌وضعیت کنونی مسئله‌اتحادیه‌ها واشتباهات تروتسکی درجلد ۳۲ مجموعه‌آثارلنین، برای درک همه‌جانبه‌موضع لنین دراین رابطه‌اهمیت جدی دارد.)

لنین اضافه میکندکه‌هنوز۱۵ تا ۲۰ سال وقت لازم است تا بتوان دولت شوروی در ۱۹۲۰ را یک دولت کارگری نامیدوتازه‌آن زمان هم‌درصورتیکه‌این دولت برخی ویژگی ها وخصوصیاتی راکه‌مانع آن میشوندکه‌این دولت را درمقطع فوق بتوان یک دولت کاملا کارگری نامید، ازدست داده‌باشد شایسته‌ٔ چنین عنوانی خواهدبود.

لنین معتقداست که‌تشکلهای مستقل توده‌ای کارگران همچنان لازم ومفیدهستند زیرا اینها خودیکی ازعوامل تسهیل کننده‌ٔ کاردولت شوروی درجهت تبدیل خود به تشکل توده‌های هرچه‌وسیعتری ازکارگران،که‌قدرت سیاسی را دردست دارند،میباشد. اما لنین معتقداست که‌کارگران بایدتشکلهای مستقل خودشان را داشته‌باشندتا علاوه برتسهیل وکمک به‌فعالیت حزب کمونیست ودولت شوروی درفعالیت برای جلب و دخیل کردن توده‌های هرچه‌وسیعتری ازکارگران درقدرت سیاسی،درعین حال طبقه‌ٔ کارگر بتواننددرموارد لزوم درمقابل دولت ازخوددفاع نماید. این نکته‌ای بودکه‌تروتسکی

وبوخارین وسایرمخالفین لنین درآن دوره از درک آن ها جزبودند.

سرانجام درا واخر ۱۹۲۰ کمیته مرکزی حزب بلشویک با اکثریت ضعیفی قطعنامه‌ای را که توسط لنین ودرمقابل نظرات بوخارین وتروتسکی درمورد رابطه" حزب(وحکومت) وسندیکا ها ارائه شده بود ،تصویب کرد. همچنین کمیسیونی مامورمطالعه" روابط حزب وسندیکا ها شد وزینوویف به‌سخنگوئی این کمیسیون منصوب گردید.

اختلافات درون کمیته مرکزی حزب بلشویک دراین زمینه چنان گسترش پیدا میکند که کمیته مرکزی تصمیم‌به‌گشایش یک بحث گسترده" عمومی میگیردکه درآن تمامی رهبران جزیانات وگرایشهای مختلف درون حزب شرکت میکنند. علاوه‌برمقالات درارگانهای‌حزبی سراسری ومحلی میتینگهای متعددی درمسکووپطروگراد برگزارمیشودورهبران حزبی در این میتینگ ها، که عمدتا بدا راشه" نظرات تروتسکی وبوخارین درمقابل لنین‌وزینوویف پرداخته میشود ،شرکت میکنندوبه‌سخنرانی وطرح نظرات خود می‌پردازند.

بطورکلی میتوان گفت که‌درا ین دوره مباحثات، تمرکزمبارزه" نظری،که توسط لنین وزینوویف هدایت میشود ،دررابطه‌با نقدورد نظرات وپیشنهادات تروتسکی وبوخارین و همفکران وپشتیبانان آن درکمیته مرکزی ودرکل حزب میباشد. دراین مبارزه‌گرچه لنین وزینوویف، وآن بخش ازکمیته مرکزی وکل حزب که‌نظرات آنها را قبول دارند، در موارد متعددی با اپوزیسیون کارگری همراه وهم‌نظرهستند اما این ابدا بمعنای توافق ووحدت نظرپایه‌ای وهمه‌جانبه" آنها دررابطه‌با مسائل موردا ختلاف نیست.

"اپوزیسیون کارگری" درمقابل نظرات بوخارین وتروتسکی،که‌با عمده‌کردن نقش حزب ودولت کارگری هیچگونه‌نقش ووظیفه‌ای برای شوراها ،سندیکاها ، اتحادیه‌ها و سایرتشکلهای توده‌ای کارگران قائل نبودند ،بیش ازاندازه‌برروی نقش ومکان تشکلهای غیرحزبی کارگران تأکیدوتکیه میکردوتا حدودی نقش رهبری سیاسی حزب در هدایت وسازماندهی مبارزه" طبقه" کارگردرمقابل بورژوازی راکمرنگ میکرد. اما علیرغم این نقش وانحراف سیاسی،"اپوزیسیون کارگری" ازنقطه‌نظرپایبندی به‌آرمانهای کمونیستی وپرولتری ووفاداری‌اش به‌منافع ،اهداف وروشهای پرولتری،به‌لنین وجناح پرولتری حزب بسیار نزدیکتروبی‌شک خودیکی ازپایه‌های اصلی این جناح‌بشمارمیرود.

رهبران اپوزیسیون کارگری عمدتا ازکارگران آگاه وکمونیست روسیه واعضای قدیمی حزب محسوب میشدندوسابقه طولانی فعالیت سیاسی وسازمانی درمیان طبقه‌کارگر روسیه‌داشتند. عرصه‌های فعالیت وپایگاه‌نفوذ آنان عمدتا پرولتاریای صنعتی و مناطق صنعتی روسیه‌بود.

درطول مبارزات سالهای ۲۱ – ۱۹۱۹ دردرون حزب بیش ازهمه‌نظرات تروتسکی و بوخارین اززوایای مختلفی ومخصوصا ازجانب لنین موردنقدقرارگرفت. درچنین بستری "اپوزیسیون کارگری" کاملا رشدیافته وبه‌طرح نظرات خود می‌پردازد و در مبارزه علیه‌نظرات تروتسکی وبوخارین فعالانه شرکت میکند.

درآستانه" کنگره" دهم‌حزب، هفت "طرح برنامه" برای ارائه‌به‌کنگره و۳ گرایش

کاملا قابل تفکیک از همدیگروجوددارند. گرایش تحت رهبری لنین که از بلشویسم استالین،زینوویف، تروتسکی وکامنف برخوردار است، گرایش تحت رهبری تروتسکی و بوخارین که از بلشویسم ۸ نفرازاعضای کمیته مرکزی برخوردار است وگرایش"اپوزیسیون کارگری" که بالاخره موفق شده است، تمامی یا اکثرجریانات چپ درون حزب را حول طرح متقابلی متحدنماید.

درآستانه وهمزمان با برگزاری کنگره ،ماجرای قیام کرونشتات پیش میآید که بطورکلی جوکنگره ومباحث آنرا تحت الشعاع وتحت تأثیرقرارمیدهد. شباهت پاره‌ای از مطالبات شورشیان کرونشتات مبنی برتحقق دمکراسی توده‌ای ودرمبارزه علیه تمرکز وبوروکراتیسم بهخواستها وشعارهای"اپوزیسیون کارگری"، جو کنگره را هرچه بیشترعلیه "اپوزیسیون کارگری" تحریک میکند. "اپوزیسیون کارگری" دراین کنگره شکست سیاسی سختی میخوردوقطعنامه° پیشنهادی اش با اقلیت ناچیزی ردمیشود.

کنگره° دهم بعلاوه درشرایط حدوت قیام کرونشتات ودررابطه با بحران فزاینده° درون حزب دست به صدورقطعنامه‌ها واتخاذ تصمیماتی میزند که دردوره° بعددراختلافات میان جناحهای مختلف حزب بارها مورد استفاده قرارمیگیرد. این کنگره اولا فراکسیون وتشکیل اپوزیسیون درحزب را ممنوع اعلام میکندواین بعدا دردست جریان غالب به شمشیری برای از دم تیغ گذراندن هرگونه جریان مخالف "رهبری" تبدیل میشود. ثانیا، "اپوزیسیون کارگری" رابعنوان یک انحراف آنارکوـ سندیکالیستی که در نتیجه° داخل شدن منشویکهای سابق وهمچنین کارگران ودهقانانی که هنوزجهان‌بینی کمونیستی را فرانگرفته‌اند وهمچنین درنتیجه° تاثیرعناصرخرده بورژوایی درپرولتاریا ودرحزب کمونیست ارزیابی کرده وآنرا بشدت محکوم ومنحل اعلام میکند. ثالثا، کنگره تبلیغ نظرات "اپوزیسیون کارگری" را با عضویت درحزب کمونیست مغایر میداند و مبلغین این نظرات را به اخراج تهدیدمیکند، ورابعا وازهمه مهمتر،کنگره به پلنوم کمیته مرکزی واعضای کمیسیون تفتیش این اجازه را میدهدکه حتی اعضای کمیته مرکزی منتخب کنگره° حزب را ـ درصورت تخطی ازانضباط حزبی ـ ازحزب اخراج کند.

درحقیقت امرمیتوان گفت که قیام کرونشتات، اوضاع نامساعدسیاسی، ضعفها و عدم آمادگی "اپوزیسیون کارگری" وآن اشتباهات معین آن که براحتی ازجانب مخالفین بنحو اغراق آمیزی برجسته شده بود، وتسلط جریانات بوروکراتیک بردستگاه اداری وتشکیلاتی حزب همه دست به دست هم‌دادندودرکنگره آنچه که عملا پیروز ازآب درآمد درحقیقت نظرات وپیشنهادات تروتسکی وبوخارین بود! چراکه موضع اکثریت تحت رهبری لنین دراین موردمعین درعین مرزبندی‌های فرعی با نظرات صریحا ضددمکراتیک وبوروکراتیک تروتسکی ـ بوخارین وضمن تأکیدکلی وانتزاعی برضرورت رعایت دمکراسی دررابطه با تشکلهای توده‌ای واستقلال سندیکاها (تا آنجا که ممکن باشد!)ونیزتاکید برضرورت انتشار بولتنی که تمامی نظرات درون حزب را منعکس کند ،درجوهر و اساس خود درکنار نظرات تروتسکی وبوخارین ودرمقابل نظرات "اپوزیسیون کارگری" قرار